

تده بود و امیر سوتنای و هر قداق را با دو تومان لشکر و امیر جویان و یولاد کبا و قتلغشاه را از نقاط مختلفه احضار و همگی را بدستگیری امیر نوروز مأمور خراسان کرد. امیر نوروز در نیشابور از کیفیت احوال اطلاع یافت با وجود مخالفت سران لشکری خود و جدا شدن ایشان از او با چهار صد نفر بجانب هرات فرار کرد تا پیناه ملک فخرالدین کرک که دختر برادر او را در عقد ازدواج خود داشت و زیر بار منت نوروز بود برود و از او استمداد جوید.

ملک فخرالدین امیر نوروز را در قلعه اختیارالدین منزل داد ولی چهار روز بعد از نزول او بان قلعه امیر قتلغشاه با ۷۰۰۰۰ سوار بهرات رسید و شهر را در محاصره گرفت و چون گشودن حصار شهر آسان نمی نمود ملک فخرالدین را بدستگیری و تسلیم امیر نوروز خواند. ملک فخرالدین و غوریان مصمم بخیانت ورزی نسبت بامیر نوروز و گرفتاری او شدند. ملک فخرالدین ابتدا کسان امیر نوروز را که با جلالت با سپاهیان قتلغشاه می جنگیدند بعنوان محافظت دروازه های شهر از دور کرد سپس جمعی از امرای خود را بگرفتن او فرستاد و ایشان امیر را گرفته دست بسته پیش قتلغشاه فرستادند و قتلغشاه در ۲۲ ذی القعدة سال ۶۹۶ بدست خود آن امیر رشید فدا کار را کردن زد و سر او را پیش غازان فرستاد و غازان هم امر داد تا آنرا بدار آویختند (۱).

### قتل صدر جهان در ۲۲ رجب ۶۹۷ - بعد از قتل امیر نوروز غازانخان

شاهزاده تایجور را هم که باغوای یک نفر غیب گو بسطنت خواهی برخاسته و منتظر بود که چهل روزه جای غازان را بگیرد بقتل آورد و در جمادی الاخری سال ۶۷۹ خواجه صدرالدین احمد زنجانی صدر جهان را یک عده از عمال دیوانی و امرای غازانی بتصرف در اموال متهم کردند و غازان خواجه را از نظر انداخت. صدر جهان بتوهم اینکه رشیدالدین فضل الله طیب همدانی از عمال زیر دست او نیز در این توطئه شرکت کرده و برخلاف او سخنانی بغازان گفته است بیادشاه شکایت برد ولی غازان

(۱) - یکی از شعرا در مدح غازان میگوید :

وز خنجر تو خون عدو ریخته باد

باعش شها طبع نو آمیخته باد

همچون سر نوروز در آویخته باد

هر سر که نه همسر مرادت باشد

باو گفت که رشید الدین سختی بر ضدّ خواجه نگفته است .

در این اثنا امیر قتلغشاه که بسر کوبی پادشاه گرجستان رفته بود در محل دالان ناور کنار شطّ کورا ( کر ) باردوی غازان آمد و شنید که صدرجهان بایلخان از کسان او بدگویی کرده و قتل و غارت بسیاربایشان نسبت داده است و چون مورد عتاب غازان قرارگرفت ازخواجه پرسید که موجب این درشتی ایلخان چیست و در پیش غازان که از او بپدی یاد کرده است . صدرجهان که بسعایت بعضی از اعضای دیوان رشید الدین فضل الله را دشمن خود میشمرد او را نزد قتلغشاه در آن قضیه محرّک و مقصّر معرفی کرد . قتلغشاه هم بر رشید الدین متغیّر گردید چون رشید الدین خود را معرض تهمت دید بغازان شکایت برد و غازان پس از احضار قتلغشاه دانست که صدرجهان رشیدالدین را متهم کرده است بهمین جهت برخواجه خشمناک شده امر داد او را درتاریخ ۱۷ رجب سال ۶۹۷ مقیّد نمودند و پس از محاکمه او را برای مجازات بقتلغشاه سپردند . قتلغشاه خواجه را در ۲۲ رجب از میان دویم کرد و برادرش قطب جهان نیز در ۲۱ شعبان همانسال در تبریز بقتل آوردند و بقیّه کسان ایشان یا کشته شدند و یا راه فرارپیش گرفتند و باین ترتیب دوره حیات صدرجهان که با وجود زیرکی و کرم و ادب مردی جاه طلب و فتنه جو و دسیسه کار بود خاتمه یافت .

در اواخر سال ۶۹۷ موقعیکه غازان ازتبریز بعزم قشلاق بطرف بغدادمیرفت در اوجان سمت وزارت و صاحب دیوانی را بنخواجه سعدالدین محمد مستوفی ساوجی و نیابت وزارت را بعهدّه رشید الدین فضل الله طیب همدانی وا گذاشت و این دونفر بمعیت یکدیگر باداره ممالک غازی مشغول شدند .

**محاربات غازان با مسلمین شام و مصر -** بترحیکه سابقا دیدیم بین مسلمین

شام و مصر و مغول در عهد سلطان احمد تگودار بمناسبت اسلام آوردن این ایلخان جنگ و جدال بصلح و صفا مبدّل گردید و الملک المنصور سیف الدین قلاوون هم از این یدش آمد استفاده کرده تمام هم خود را صرف بیرون کردن صلیبیون عیسوی از سواحل شام و دفع دشمنان داخلی کرد و بتدریج قلعه رفّ پناهگاه مستحکم عیسویان را در شام بابلاذیه و طرابلس از چنگ ایشان بیرون آورد و تاتاریخ ۶ ذی القعدة

۶۸۹ که حیات داشت نقشهٔ بیدرس را در این راه تعقیب مینمود.

بعد از وفات سیف الدین قلاوون پسرش صلاح الدین خلیل بالقب آلتیکه الاشرف بجای پدر نشست و او نیز همان روش پدر را در جهاد با عیسویان پیش گرفت و بزودی شهرها و قلاع عگا و صیدا و سور و یروثرا از دست صلیبیون بیرون آورد و با این فتوحات که در سال ۶۹۰ او را حاصل شد آخرین متصرفات عیسویان صلیبی هم از کف ایشان بدر رفت و سواحل شام هم مثل مصر از وجود آن جماعت پاک گردید و الملك الاشرف بمصر مراجعت نمود.

در سال بعد ابوالعباس احمد ملقب بالحاکم بامر الله که در سال ۶۶۰ برتیبی که سابقاً دیدیم در مصر بخلافت برقرار شده بود دعوت مسلمین بجهاد بامغول مشغول شد و غرض او این بود که مسلمین بکمک الملك الاشرف پس از طرد عیسویان مغول را هم از بغداد خارج کنند و خلافت عباسی را بار دیگر روی کار بیاورند.

در نتیجهٔ تبلیغات خلیفهٔ مرבור در مصر و شام الملك الاشرف با قشون معظمی در سال ۶۹۱ بطرف فرات حرکت کرد و قلعة الروم را که در ساحل یمین آن شطاندکی در شمال بیره قرار داشت و جماعتی از مغول و آرامنه بحفظ آن مأمور بودند در محاصره گرفت.

قلعة الروم بعد از سی روز مقاومت در جمادی الاخری سال ۶۹۱ مستخر مسلمین گردید و الملك الاشرف تمام ساخلوی آنرا با عده ای از سکنهٔ آن کشت و نام آنرا برگردانده قلعة المسلمین گذاشت و کلیسای آنرا که تا این تاریخ مقرّ جاثلیق آرامنه بود سوخت و آرامنه مجبور شدند که از آن بیعد شهر سپس پایتخت کیلیکیارا مرکز جاثلیق خود قرار دهند.

خبر محاصرهٔ قلعة الروم بدست الملك الاشرف خلیل موقعی بایران رسید که گیخاتو پس از مراجعت از بلاد روم و عارضهٔ مرض تزه بهبودی یافته و مرده بشادی آن در حال عسرت و شادمانی بودند. گیخاتو عده ای از مغول را بکمک ساخلوی آنچروانه کرد ولی پیش از آنکه ایشان برسند مسلمین قلعه را تسخیر کردند.

چند ماه پس از این واقعه گیخاتو سفیری بمصر فرستاد و بالمملك الاشرف پیغام داد که خیال دارد حلب را که هو لاگو تصرف کرده بود پای تخت خود قرار دهد و

اورا تهدید کرد که اگر تسلیم آن شهر رضا ندهد تمام شام را بتصرف خود خواهد گرفت. الملك الاشرف در جواب او گفت که اتفاقاً خیال من نیز چنان است که بغداد را از مغول پس بگیرم و آنرا کما فی السابق بیایتختی خلافت اسلامی اختیار نمایم. باید دید که کدام یک از ما زودتر با اجرای خیال خود اقدام خواهد کرد. گرفتاریهای داخلی سلطنت گیخاتو و دوره کوتاه ایلخانی باید و هیچکدام مجال آن ندید که این ایلخانان خیال انتقام تسخیر قلعة الرّوم و تجاوزات دیگر مسلمین را از سلطان مصر بمورد عمل بگذارند و این امر تا عهد غازانخان بتأخیر افتاد.

الملك الاشرف را در سال ۶۹۳ سیزده نفر از امرای او ورؤسای ممالیک پندرش بقتل رساندند و مشهورترین ایشان سه نفر بودند: فراسنقر که سابقاً در سلطنت از الملك الاشرف نیابت میکرد و از این سمت معزول شده بود یشرا و لاجین که آن دورا نیز الملك الاشرف از مقام نیابت سلطنت معزول نموده بود.

امرای قاتل پس از کشتن الملك الاشرف بیدرا را بالقب التلک القاهر بسلطنت برداشتند ولی ممالیک الملك الاشرف بریاست زین الدین کتبغا قیام کرده بیدرا کشتند و برادر الملك الاشرف یعنی محمد را که نه سال داشت بعنوان التلک الناصر پادشاه خواندند و لاجین و قراستقر هم از ترس پنهان گردیدند.

کتبغانیابت سلطنت و امیر دیگری از امرای الملك الاشرف که علم الدین سنجر سجعی نام داشت وزارت الملك الناصر را یافتند ولی کمی بعد امرای که از تبعیت از طفلی نه ساله ننگ داشتند اتفاق کرده بدست کتبغا سنجر سجعی را کشتند و الملك الناصر را هم در قلعه ای منزوی نموده کتبغا و ابالقبا التلک العادل بتاریخ ۹ محرم سال ۶۹۴ بسلطنت اختیار نمودند و کتبغا قراستقر و لاجین را که از احتفا بیرون آمده و طلب عفو کرده بودند بخشود و لاجین را در سلطنت بنیابت خود برقرار نمود.

کتبغا یکی از جمله اسرای مغول بود که در واقعه حمص بدست مسلمین افتاده و سلطان قلاوون او را تربیت کرده و پس از چندی از بند غلامی آزاد ساخته بود و او دو سال سلطنت کرد ولی در آخر کار گرفتار مخالفت لاجین که خیال قتل او را داشت شد و بدمشق گریخت و لاجین که از غلامان صقلایی (اسلاو) بود باسم الملك المتصور زمام سلطنت را در دست خود گرفت (محرم سال ۶۹۶).

الملك المنصور لاجین غلام خود مئگوتیور را بنیابت سلطنت برگزید و در سال ۶۹۷ با قشون عظیمی از مصر بطرف حلب حرکت کرد و غرض او از این لشکرکشی حمله بکیلیکیا و شهر سیس پایتخت آن بود و در این حمله غالب امرا و شاهزادگان مسلمان شام و الجزیره در رکاب او حاضر شدند و دوبار شهر سیس را بیاد غارت دادند و غنایم و اسرای بسیار گرفتند.

سلطنت کیلیکیا در این تاریخ کما فی السابق در دست ارامنه و فرزندان هیتوم معروف بود و چنانکه پیش هم اشاره کردیم در سال ۶۶۴ لئون (لیفون) پسر هیتوم بدست الملك الظاهر بیبرس بند قداری اسیر و بقرتیبی که دیدیم از حبس خلاص و پس از مرگ پدر بجانیشینی او منصوب گردید.

بعد از مرگ لئون سلطنت کیلیکیا بیسرش هیتوم ثانی رسید و او تا سال اول سلطنت غازانخان در این مقام باقی بود و در همین تاریخ بخدمت غازان رسید و چون از پیش ایلخان بیس پایتخت خود برگشت بعزم دیدار خواهر خویش مریم که در عقد میخائیل امپراطور روم شرقی بود بمعیت توروس برادر خود بقسطنطنیه رفت و برادر دیگرش سنباد (سنباط) را بنیابت سلطنت در سیس گذاشت.

سنباد در غیاب برادر اعیان مملکت را با خود همدست کرده در سال ۶۹۶ خویشتن را پادشاه ارمنستان صغیر و کیلیکیا خواند و بتشویق خلیفه عیسویان آن حدود مملکت خود را تحت حمایت پاپ قرارداد و غازان نیز سلطنت او را تصویب کرد و یکی از منسوبان خاندان ایلخانی را هم باز دواج بسنباد داد.

هیتوم ثانی و برادرش توروس بعد از مراجعت از قسطنطنیه چون حال را بدین منوال دیدند برای طلب امداد از امپراطور آن شهر برگشتند ولی جز گرفتن مبلغی پول نتیجه ای دیگر عاید ایشان نشد ناچار متوجه دربار ایلخان شدند اما در این طریق هم تیر آن دو برادر بسنگ خورد و مأمورین ایلخانی در قیساریه روم ایشانرا دستگیر کردند و چندی بعد بامر غازان توروس را مقتول و هیتوم را نابینا ساختند.

بعد از چندی يك چشم هیتوم شفا یافت و چون او تمام آن پیش آمدهای ناگوار را از ناحیه برادرش سنباد میدانست مصمم کشیدن انتقام از او شد و این دشمنی بین اعیان و امرای ارمنستان تولیدنفاق کرد و در همین حال بود که لشکریان الملك المنصور حسام الدین لاجین بتاریخ سال ۶۹۷ بلاد کیلیکیا و ارمنستان صغیر را مورد

تعرض قرار دادند.

در نتیجه این لشکر کشی سیدس و غالب بلاد دیگر سنباد بتصرف مسلمین درآمد و سنباد از سلطنت افتاد و برادرش بنیابت از طرف حسام‌الدین لاجین پادشاه ارمنستان شد و نهر جیحان بین ممالک او و بلاد مسلمین سرحد قرار گرفت و لاجین بلادی را که مسخر کرده بود تجدید عمارت نموده با امرای خویش وا گذاشت چه بیشتر غرض لاجین از این لشکر کشی سرگرم کردن امرای خود و یافتن بلادی جدید جهت تسلیم بایشان بود مگر باین وسیله مشغول شوند و از علم کردن بمملوک او منگو تیمور برای سلطنت منصرف گردند.

لاچین برای آنکه از شر امرای مقتدر خود آسوده شود چنین انتشار داد که مغول بقصد هجوم بشام حرکت کرده اند و باین تدبیر فبحق یا فبجاق حکمران دمشق را مأمور حرکت بطرف حلب نمود و امر داد که حکمران حلب بعضی دیگر از امرای او را که در آن شهر بودند دستگیر کرده مسموم سازد. امرای مزبور از قصد حکمران حلب اطلاع حاصل نموده گریختند و بقبچق که ملتفت نقشه لاجین شده بود ملحق گردیدند و قبچق سعی کرد که لاجین را ببخشد و گناهان امر او و ادارد ولی لاجین زیر بار نرفت بهمین جهت بمعیت امرای مزبور در اواخر ذی القعدة سال ۶۹۷ از فرات گذشته بیناه غار انخان آمد و حگام مغولی دیار بکر و ماردین مقدم ایشانرا گرامی داشته آنها را به همراهی عده ای ببغداد روانه کردند. در ورود ببغداد عمال غازان از آن جماعت استقبال و پذیرائی و احترام شایان نمودند و ایلخان شخصا با جمعیتی بجلوی ایشان آمد و پس از دادن مهمانیها بافتخار امرای فراری لاجین بهر کدام انعامهای گراف بخشید و امرای مزبور بغازان وعده دادند که اگر او بطرف شام و مصر حمله آورد ایستان در رکاب ایلخانی شمشیر بزنند.

کینه هاین سلاطین مصر و ایلخانان ایران بشرحیکه گفتیم در عهد غازان که پادشاهی مقتدر و جاه طلب بود تجدید شد و غازان از مدتی پیش برای حمله بشام و مصر در پی بهانه بود و دوسه واقعه اتفاق افتاد که عزم او را در اجرای نقشه خود جزم کرد. در سال ۶۹۵ قریب ۱۰۰۰۰ نفر از مغول از طایفه اویرات بریاست طرغای از خوف غازان بیناه مسلمین آمدند و طرغای چنانکه سابقاً گفتیم با بایدو در قتل

گیخاتو دست یکی کرده بود و چون غازان به سلطنت رسید مصمم شد که او را بگیرد و از او انتقام قتل گیخاتو را بکشد. طرغای و مغولان اویرات بشام آمده از الملك العادل کتبغا تقاضای حمایت کردند. کتبغا هم ایشانرا محترم داشته خلعت و پول داد و در بلاد خود سکونت داد.

در سال ۶۹۲ یکی از امرای مغول سلامش نام در بلاد روم سر بطغیان برداشت و چون غازان چند نفر از امرای خود را بسر کوبی او فرستاد سلامش از لاجین کمک طلبید. لاجین هم یکی از سرداران خویش را بیاری او فرستاد ولی امرای غازانی سردار لاجین و جمعی از عساکر مصری را کشتند و سلامش را مغلوب ساخته پس از چندی دستگیر و مقتول کردند.

این دو واقعه و پناهندگی امرای لاجین به غازان و تحریض او بچنگ با شام و مصر ایلخان را مصمم هجوم بآن مملکت کرد و باین قصد مشغول نهیه بود که خبر رسید که + + + نفر از مسلمین شام بدیار بکر هجوم کرده قلعه ماردین را مستخر خود ساخته اند و تاجد رأس عین پیش آمده و بواسطه غارت مساجد و قتل و غارت مسلمین مرتکب شتایع بسیار شده اند (سال ۶۹۸).

رسیدن این اخبار غازان را سخت متغیر کرد و از علما و ائمه بچاره اندیشی استفتا نمود. ایشان همه او را بدفاع بلاد اسلامی از تعرض متجاوزان و جلوگیری از مهاجمان تشویق نمودند و برای غازان در هجوم بممالک اسلامی شام و مصر که آرزوی دیرینه او بود مانعی باقی نماند.

الملك المنصور لاجین را در ۱۱ ربیع الاخر سال ۶۹۸ جمعی از غلامانست او بقتل رساندند و منگو تیمور مملوک او را نیز دستگیر کرده بعد از قلیل مدتی حبس در چاه سر بریدند و امرای لشکری الملك الناصر محمد پسر سیف الدین قلاوون الفی را که چندی پیش از سلطنت رانده شده بود بار دیگر بمقام اول برگرداندند و هر کدام از ایشان یکی از مهمان ملکی را بخود مخصوص کردند.

غازان در پائیز سال ۶۹۹ با سه تومان لشکری و امرای خود از تبریز بقصد شام حرکت نمود و قتلغشاه را بفرماندهی یدشقر اولان خود تعیین نمود و از راه مراغه و اربل و موصل و ماردین خود را بکنار فرات رساند و در ضمن راه از هر طرف

امرا و سران سپاهی بكمك او میآمدند چنانکه هنگام وصول بساحل فرات عدد همراهان ایلخان بالغ بر ۹۰۰۰۰ نفر شد.

**واقعه مجمع المروج در ۲۷ ع ۱ سال ۶۹۹** - پس از رسیدن خبر حرکت غازان بطرف شام الملك الناصر و امرای او از شام و مصر سپاهیان را گرد کرده بطرف دمشق حرکت نمودند و آنجا را مقر لشکریان خود قرار دادند و اختیار کلیه کارهای کشوری و لشکری الملك الناصر در دست نیرش جویشگیر حاجب سالار او و سیف الدین ستار نایب السلطنه بود و این دو تن بواسطه طمع ورزی امرا و سوء تدبیر نتوانستند چنانکه باید تهیه لشکر کنند و خود را برای مقابله با عساکر غازان آماده سازند.

لشکریان ایلخانی پس از عبور از فرات از طریق عین تاب و حلب بسمت دمشق سرازیر شدند و اهالی بلاد سر راه از ترس آبادیهای خود را ترك کرده گریختند حتی بلبلان طباطبائی حکمران حلب و قراستقر حاکم حماه هم بطرف حمص فرار نمودند. غازان که قبل از هر چیز مصمم در هم شکستن قشون الملك الناصر بود بمحاصره قلعه حلب و حماه پرداخت و بعجله خود را باآبادی سلامت که در مشرق نهر العاصی و یکروز فاصله از حمص قرار داشت رساند و در این نقطه اولین زد و خورد بین لشکریان او و سپاهیان مصری که تا این حدود آمده بودند واقع شد.

احوال قشون الملك الناصر بعلت نفاق امرا و ممالیک با یکدیگر زیاد خوب نبود مخصوصاً مغولان اویرات که از ترقی یک قسمت از سپاهیان مملوک راضی و خوشبین نبودند در موقع حرکت از مصر بشام در بندر قره مصمم شدند که الملك الناصر را بقتل برسانند و دست بیبرس و سالار را از کار کوتاه کرده بار دیگر امیر کتبخارا که از کار دور شده بود بجای ایشان مستقر سازند. اگر چه توطئه مغولان اویرات مکشوف و جمعی از ایشان بجرم خیانت ورزی بمخدوم خود بقتل رسیدند ولی این پیش آمد باعث بروز نفاق و اختلاف در صف مسلمین مصر و شام شد و دل ایشانرا در پایداری در مقابل دشمن سست نمود و بر خلاف وصول این اخبار باردوی غازان اسباب تقویت کار او گردید و غازان یقین کرد که حال لشکر مصر و شام در این تاریخ با اتمام قدوز و بیبرس و قلاوون تفاوت بسیار دارد و حریف او در لشکر آرائی و شمشیرزنی بقدرت آن دلاوران صف شکن نیست.



جنگ بین سپاهیان ایلخانی و لشکریان الملك الناصر در عصر چهارشنبه ۲۷ ربيع الاول سال ۶۹۹ در نیم منزلی مشرق حمص در محلی که مَجْمَعُ المَرُوج نام داشت اتفاق افتاد. غازان با ۹۰۰۰۰ نفر خود در قلب اردوی خویش قرار داشت و امیر چوپان و یکی دیگر از امرای مغول نیز با او بودند. میمنه او باقتلغشاه و مولای ویک نفر دیگر از امرا و میسره با گریوقاباد و چهار نفر دیگر از رؤسای لشکری او بود. در لشکر مصری که عدد ایشانرا باختلاف از ۲۵۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰ نوشته اند قلب را الملك الناصر و سلار و بیبرس داشتند و عسین متهتا امیر اعراب بادیه و بلبان طبّاحی حاکم حلب در یمین و بدرالدین بگتاش و بعضی از امرای دیگر در بسار آن بودند. جناح یمین قشون مصری بر اثر حمله تیر اندازان مغول از پای در آمد و رو بهزیمت گذاشت ولی جناح بسار ایشان مقاومت کردند و نزدیک بود که غازان را منهزم کنند اما غازان در نتیجه جدّ و اصرار قبچق ثبات بهخرج داد و پس از جمع آوردی لشکریان متفرّق خود بقلب قشون مصری حمله برد و ایشانرا در هم شکست و در نتیجه جناح بسار لشکریان الملك الناصر هم که با فشاری میکردند رو بفرار گذاشتند و چنان بسرعت عقب نشستند که غازان تصوّر حيله کرد و همین امر نیز باعث بر آن شد که از تعقیب ایشان صرف نظر کند و مصریان بسلامت بگریزند.

مصریان و الملك الناصر بدمشق منهزم شدند و الملك الناصر در آنجا نیز نمانده بقاهره برگشت و سپاهیان ایلخانی در عقب منهزمین تاخته دمشق و بیت المقدس و غزه را گرفتند و پس از تحصیل غنائم بسیار مراجعت نمودند و قبچق که از غازان برای مردم دمشق امان گرفته بود از قتل و غارت آن شهر جلوگیری نمود.

اندکی بعد از شکست مجمع المروج الملك الناصر در مصر تهیه لشکریان دیگری دید و قبچق و امرای دیگر او که پناه غازان رفته بودند از مغول برگشته از دمشق بمصر گریختند و بار دیگر در خدمت الملك الناصر در آمدند و سلار و بیبرس هم در مصر تلفات سپاهیان خود را تلافی کرده مهیای کار زار شدند. این پیش آمدها اسباب وحشت مغول گردید مخصوصاً چون غازان برای دفع حمله ترکان جغتائی بحدود خراسان و پیش آمد گرما بایران مراجعت کرده بود لشکریان او شام را ترک کرده جیلاد شرقی برگشتند و سلار و بیبرس شامرا مجدداً تحت سلطه الملك الناصر در آوردند و

دمشق و حلب و حماة را با مرای سلطانی مثل جمال الدین آغوش و قراسنقر و کتیبغا و قیره سپردند.

بعد از مراجعت غازان خان قتلغشاه نوغان بمحاصره قلعه دمشق پرداخت ، یکی از استادان منجیقوی دعوی کرد که من این حصار را بضرب سنک مسخر گردانم و قتلغشاه بسر انجام ما محتاج استاد اشارت فرمود . کوتوال قلعه دانست که اگر استاد منجیقوی فرصت یابد از کمال مهارت در فن خود آن کوه را متلاشی گرداند لاجرم با بعضی از دلیران قوم گفت که هرکس شرف این شخص را از ما منفع گرداند هزار دینار باو بدهم و یکی از عیاران مشهور آن خدمت را مقبل شده تغییر لباس کرد و از قلعه بیابان آمده نماز شامی که استاد منجیقوی از وثاق خود غایب بود بخانه او درآمد و در گوشه آن تاریک بنشست و چون استاد معاودت نمود پای در منزل نهان همان بود و زخم خوردن همان و آن مشهور سر استاد را از بدن جدا گردانید و کارد برهنه بدست گرفته از خانه بیرون دوید و مانند برق لامع خود را بقلعه رسانیده بانواع آفرین و تحسین سرافراز گردید . بناه علیها فتح دمشق در توقف افتاد و قبیاق با مصریان در ساخته اهالی قلاع پنهانی بروز و دزدیده شب از مواضع خود بیرون می آمدند و اسبان مغولان را دزدیده هرکرا می یافتند میکشند . لاجرم قتلغشاه مصلحت در مراجعت دانسته سایر امرا و حکام شام همراه او روان شدند و در وقت عبور از فرات جمعی کثیر بگرداب فنا فرو رفته شعله حیات ایشان انطفاء پذیرفت و یکشنبه پنجم رجب امرا مقرون باصناف تعب در ولایت موصل بغازان خان رسیده و از آن رهگذر غبار بسیار بر حاشیه ضمیر او نشسته بارایت منصور جمعه غره شعبان از دجله عبور فرمود .

( حیب السیر ج ۲ )

غازان خان در ۱۵ رمضان سال ۶۹۹ از شام بمراغه رسید و پس از دیدن رصدخانه آن شهر و اظهار تمایل بانشاء رصدخانه جدیدی در نزدیکی تبریز باوجان رفت و در آنجا قوریلتائی تشکیل داده در ذی الحجّه بشهر تبریز وارد شد و با اینکه خیال تسخیر مجدد شام همواره منظور نظر او بود اوقات خود را تا پیش آمدن موقع مناسبی جهت انجام آن قصد صرف اصلاحات داخلی و انتظام امور ملکی کرد . از آن جمله اوقاف بسیار جهت اقامه مراسم دینی و مدارس و دارالسیاده ها معین نمود ، قلعه تبریز را مرمت و ابنیه جدید و قنوات بسیار انشاء کرد و قواعد و قوانینی برای ترتیب کارها و رفاه مردم گذاشت که عنقریب بذکر آنها خواهیم پرداخت .

در غره محرم سال ۷۰۰ غازان عازم تجدید هجوم بشام شد و این دفعه زمستان

را برای این کار انتخاب نمود و قبل از آنکه از تبریز خارج شود قتلغشاه را بمقدمه عساکر خویش روانه شام کرد و خود بعد از طریق موصل بحلب رسید. مردم حلب شهر را خالی کردند و قراستقر حکمران آن بحماة گریخت ولی کتبغا در دمشق مقاومت بخرج داد.

بمحض وصول خبر آمدن مغول بشام الملك الناصر بجمع آوری پول و لشکر پرداخته بعجله قوائی فراهم کرد و بطرف شام حرکت نمود ولی بواسطه باران های متوالی و گل بسیار لشکریان او صدمات بسیار دیدند و راهها مسدود و سیورسات نایاب گردید و مجال توقف بر سلطان و سپاهیان تنگ شده بمصر مراجعت کردند و قشون مغول هم بهمین قبیل بلایا گرفتار آمدند و بسیاری از افراد و اسبان ایشان مردند و غازان مجبور بیازگشت شد و در ۲۴ رمضان باوجان رسید.

سه ماه بعد از عقب نشینی از شام غازان فاضی نصیر الدین تبریزی و قاضی قطب الدین موصلی را بعنوان رسالت پیش الملك الناصر بمصر فرستاد و باو پیغام داد که اگر مسلمین مصر و شام در خطبه و سکه نام غازانرا ذکر کنند و قبول ادای خراج نمایند از تعرض لشکریان مغول ایمن خواهند ماند و اگر برخلاف راه نفاق روند بایشان همان خواهد رسید که از چنگیزیان بخوارزمشاهیان رسید. الملك الناصر سفرای غازان را خلعت و انعام داد و جواب ایلیخانرا موکول بفرستادن سفراتی باردوی او کرد. سفرای غازان در موقعی که او بقصد شام حرکت نموده و بحله رسیده بود پیش او برگشتند و نتیجه سفارت خودرا بعرض رسانیدند و در جمادی الاولی از همان سال فرستادگان الملك الناصر مکتوبی در جواب غازان آوردند و در آن مکتوب الملك الناصر اسم خودرا بظلا نوشته و چندان رعایت احترام غازانرا نکرده و پیغام داده بود که خراج ممالک شام و مصر وقف جهاد و محافظت حدود و ثغور ممالک اسلامی است و از آن چیزی زاید نمی آید که در پرداخت آن تعهد شود. در باب سکه اگر بر نقودی که در بلاد مصر و شام رایج است يك طرف نام امیر المؤمنین خلیفه و سلطان محمود غازان خان و بر طرف دیگر پس از ذکر لا اله الا الله اسم الملك الناصر نوشته شود مانعی نیست. علاوه بر این مکتوب الملك الناصر يك صندوق اسلحه نیز برای غازان فرستاده بود و غازان از آن چنان استنباط کرد که سلطان مصر خودرا برای مقابله و جلوگیری از او حاضر اعلان میکند

بهمین جهت سخت خشمناک شد و امر داد که امرا و سران سپاهی او مهیای هجوم بشام باشند.

غازان در جمادی الاخری سال ۷۰۲ در نزدیکی حله از فرات گذشت و پس از زیارت مشهد حضرت امام حسین در کربلا و تقدیم مبالغی بعنوان نذر باستانه حسینی و علما و سادات در امتداد شط فرات بطرف انبار و سنجار پیش رفت و در رجب آن سال بمنزل عانه رسید و در همین محل بود که ادیب عبدالله و صاف الحضرة شیرازی مؤلف تاریخ معروف و صاف که چهل سال پیش نداشت کتاب خود را بتاریخ یکشنبه ۱۳ رجب ۷۰۲ بتوسط خواجه سعدالدین ساوجی و خواجه رشید الدین فضل الله بعرض غازان رساند و مورد انعام و مرحمت ایلخانی قرار گرفت.

بعد از آنکه اردوی غازان چند روزی در عانه اقامت کرد غازان مرکز لشکر خود را بقلعه رَحْبَة (در ساحل یمین فرات بین عانه و رقه) منتقل ساخت و اطراف آن قلعه را در حصار گرفت.

امرای ایلخانی و خواجه سعد الدین و خواجه رشید الدین مدافع قلعه رجبه را که امیر علم الدین سنجر نام داشت باطاعت خواندند امیر علم الدین پس از آنکه مقدری سیورسات باردوی ایلخانی داد باین عذر که چون رجبه سرحد شام است و با تسلیم آن رخنه در ارکان مسلمین خواهد افتاد و تسلیم کننده آن بخیانت منسوب خواهد شد از واگذاری رجبه خود داری کرد و بغازان قول داد که اگر او بتسخیر شام موفق شود از سپردن آن امتناع نورزد. غازان هم عذر او را مقبول شمرد از سر رجبه در گذشت و در تاریخ ۶ شعبان عازم حلب شد و امیر چوپان و امیر مولای و قتلغشاه هم از راه رقه بسمت آن شهر سرازیر گردیدند.

چون خبر هجوم مغول بشام بالملك الناصر رسید بغوریت بیبرس جوشنگیر را با قوائی بكمك ساخلوهای شام روانه کرد و جوشنگیر بمقابله با قتلغشاه که باختلاف روایات از ۴۰۰۰۰ تا ۸۰۰۰۰ سپاهی همراه داشت شتافت ولی چون قوای مغول را بیش از قوای خود دید مراسله ای بالملك الناصر نوشت و از او خواست که شخصاً بشام بیاید. قوای شامی حماة را مرکز اجتماع خود قرار دادند و ساخلوهای طرابلس و حمص و لشکریان مقیم دمشق در این نقطه گرد امیر کتبغا که مریض بود جمع آمدند.

امیر کتبغا جماعتی از سپاهیان را به همراهی آنتدمر گرجی سرحد دار سواحل فرات و آنلیک المؤمن عماد الدین ابوالفداء مورخ مشهور که امارت حماة را داشت بجلو گیری از مغول که پیش آمده بودند فرستاد. این قشون در ۱۰ شعبان مغول را شکست دادند و پس از گرفتن مقداری اسیر و منہزم کردن پیشتراول مغول بار دو گاه خود برگشتند و این فتح مقدمه فتح بزرگی بود که اندکی بعد اتفاق افتاد.

**واقعه مرج الصفر در ۲ رمضان ۷۰۲** - الملك الناصر در تاریخ سوم شعبان بمعیت خلیفه ابو الزبیر سلیمان التستکی بالله و به همراهی سپاهی عظیم از قاهره بقصد شام حرکت کرد و جوشنگیر چنانکه گفتیم بمقدمه او روانه شده بود.

مغول پس از شکستی که در ۱۰ شعبان یافته بودند بسرکردگی قتلغشاه بطرف حماة متوجه شدند، امیر زین الدین کتبغا که پیوسته مریض بود و در تخت روانی او را حرکت میدادند ابوالفداء را در حماة گذاشت و خود بدمشق رفت مردم دمشق در همین تاریخ بکلی زمام اختیار را از دست دادند و اضطراب و تشمت سختی در میان ایشان بروز کرد و نمیدانستند که بجلوی مغول بشتابند و یا انتظار عساکر سلطانی را بکشند و بهمین جهت جمعی از اهالی شهر و زنان و اطفال خود را ترك گفته بحصارها پناه بردند و عزم ایشان در پایداری سست شد و مغول از این پیش آمد استفاده کرده باطراف شهر آمدند و در غوطه دمشق در نزدیکی مرج الصفر اردو زدند. وصول مغول باین نقطه مقارن شد با رسیدن جوشنگیر و مقدمه عساکر الملك الناصر.

قشون ایلخانی که عده آن بالغ بر ۵۰۰۰۰ نفر بود بفرماندهی قتلغشاه و همراهی امیر چویان و قیتاق و مولای وسونتای و امرای دیگر در محل مرج الصفر که در پیش مسلمین بشکست عظیمی که عساکر رومی در سال ۱۳ هجری در آنجا از دست لشکریان اسلام یافته بودند مشهور بود صف آرائی کردند. الملك الناصر نیز که بموقع رسیده بود به همراهی خلیفه و حسام الدین حاجب سالار و سیف الدین سالار و جمال الدین آغوش و بیبرس جوشنگیر و امیر قبیچق و امرای دیگر و حکام بلاد مختلفه سه در میدان مبارزه حاضر شد و جنگ در روز دوم رمضان سال ۷۰۲ شروع گردید.

قتلغشاه در ابتدا از کثرت عدد تهیات لشکریان مصری و شامی وحشت کرده مصمم بازگشت گردید ولی امیر چویان او را مانع آمد و مغول دل بدریا زده بر قشون

الملك الناصر حمله بردند. جناح راست قشون سلطانی بدست امیر چویان و تیتاق درهم شکست و فرمانده آن حسام الدین بقتل رسید و امیر قبچوق و جمیع عسا کر آن قسمت بدست مغول اسیر شدند و ای قلب و میسرۀ لشکر الملك الناصر فیروز آمدند و مغول را بسختی منهزم کردند، تیتاق اسیر گردید و امیر چویان گریخت و بقیۀ مغول یا قتلغشاه و امرای دیگر از رسیدن شب استفاده کرده بکوهی که مشرف بمرج الصفر بود پناهنده شدند و الملك الناصر فرمان داد که ایشانرا در محاصره بگیرند.

چون صبح شد و مغول کثرت سپاهیان مصری و شامی را مشاهده کردند رو بفرار گذاشتند و لشکریان سلطانی در عقب ایشان روان شدند. اتفاقاً عبور عسا کر غازانی بشورستانی با تلاقی افتاد و جماعتی کثیر از آن طایفه در گل ولای فرو رفتند و سیف الدین سلار یا امر الملك الناصر بقیۀ السیف ایشانرا تا کنار فرات دنبال کرد و چون فرات در حال طغیان و عبور از آن مشکل بود عدۀ ای در آب غرق شدند و جمعی هم معرض دستبرد اعراب بادیه قرار گرفته مقداری قلیل از آن لشکر عظیم گرسنه و شکسته بیغداد رسیدند و سراقکنده در تاریخ ۱۹ رمضان بغازان متصل شدند.

در فتح مرج الصفر که شکست مجمع المروج را بخوبی تلافی کرد عسا کر مصری و شامی ۱۰۰۰۰ اسیر و ۲۰۰۰۰ سر اسب از قشون غازان بغنیمت گرفتند و امیر سوتای و کین جو و تیتاق و جمعی دیگر از امرای غازانی را اسیر کردند و بشادی این فتح با طرف فتحنامه ها با کبوتران قاصد و رسولان فرستادند. الملك الناصر با جلال تمام بدمشق وارد شد و بامرا و سران سپاهی خود خلعتها داد و پس از اندکی بقاهره برگشت.

رسیدن خبر شکست غازان را بسختی متأثر و اندوهناک کرد تا آنجا که از شدت غضب خون از بینی او جاری شد و چون در دهم ذی القعدة باوجان رسید قوریلنائی ساخت و قتلغشاه و امیر چویان و سرداران دیگر را بیرغو نشانید و پس از دو روز محاکمه دو نفر از سرداران آن جنگ را کشت، مولای را باهانت تمام چوب زد و قتلغشاه و چویان را نیز بچوب یاسا تنبیه کرد و تا چند روز هیچکدام را بار دو راه نداد و تا مدتی بهیچیک از ایشان التفاتی نداشت و تا مرد از خیال تلافی آن شکست بیرون نمیرفت.

.....

سابقاً نیز اشاره کردیم بر اثر بیدارفتن ذخایر و خزاین هولاکو و گشادبازیها و عدم توجه ایلخانان جانشین او در خزانه دولتی بهیچوجه وجهی باقی نمانده بود مخصوصاً بطل و بختشهای بیجای گیخاتو و صدرجهان کار بی پولی را بانجا کشیده که گاهی حتی برای تقدیم هدایائی بسفرائی که از خارج می آمدند وجهی بدست نمی آمد و غازان وارث مملکتی شد که بگفته خود او یکسره ویران و قابل پرداخت هیچ قسم مالیاتی نبود.

غازان در دو سال اول سلطنت پس از اصلاح و ترمیم حال لشکر و گوشمالی مخالفین و تأمین حدود و ثغور بانتظام امور اداری و جمع و خرج مملکت خودمشغول شد و اگرچه در این راه مردم تعدیات و اجحافات بسیار وارد آمد ولی ترتیب وصول و اخراجات نظم یافت و در خزانه وجهی فراهم گردید و غازان در ابتدا دوپست الی سیصد تومان آنرا بین قسمتهای اردو تقسیم نمود تا هم دل ایشانرا گرم نگاه دارد و هم حد و وظیفه دیوانی هر قسمت را بایشان بفهماند تا زیادترا از آن مطالبه ننمایند.

در شورائی که غازان پس از شکست مرج الصفر در اوجان تشکیل داد بعد از تنبیه سران سپاهی دست بپند و بخشش گشود و هر یک از سرداران را خلعتها و انعامهای گراف داد و مدت پانزده روز در چادری نشسته بدست خود خزانه و حاصل مالیات ولایات را که باسم استمداد لشکر قبلاً بتعدی از مردم وصول شده بود بیاد داد و در این مدت قلیل ۳۰۰ تومان مسکوک طلا و ۲۰۰۰۰ دست خلعت و تشریف و ۵۰۰ کمر مرصع و ۳۰۰ کمر زرین بایشان بخشید و کاری کرد که هیچیک از ایلخانان سابق نکرده بودند. بعد از اتمام قوریلتنای اوجان غازان بتبریز آمد تتهیه لشکر جهت حرکت بشام و کشیدن انتقام شکست مرج الصفر ببیند ولی غفله دوچار درد چشم شد و اطیبای چینی بمعالجه او مشغول شدند. کمی بعد باوجان برگشت و بعزم گذراندن زمستان بطرف بغداد حرکت کرد اما بواسطه برف و باران بانجام این قصد در نیامد و مصمم شد در کنار قزل اوزن زمستانرا بپایان رساند (در آخر ربیع الآخر سال ۷۰۳). در هنگام اقامت در کنار قزل اوزن بخواجه سعدالدین ساوجی صاحب دیوان چنین خبر رسید که یکی از شیادان تبریز باسم پیر یعقوب بغستانی جمعی از تبریزیان را گرد خود جمع کرده و مردمرا بسلطنت آلافرنگ پسر ارشد گیخاتو بشارت داده و یکی

از مرده خود را پنهانی بار دو فرستاده است تا ملازمان رکاب غازان را نیز به سلطنت او دعوت نماید. خواجه این پیش آمد را بعرض غازان رساند و غازان کسی را بعجله بتبریز روانه کرد و او پیر یعقوب و آلا فرنگ و جمعی دیگر از وجهائی را که با ایشان همدست شده بودند دستگیر نموده بار دو آورد و ایلمخان شخصاً بمحاکمه آن جماعت پرداخت و معلوم او شد که پیر یعقوب و مریدان او بیعضی از عقاید مزدکی عقیده دارند بهمین جهت همگی را جز آلا فرنگ کشت و خواجه سعدالدین را علاوه بر مقام وزارت رتبه امارت نیز داد و یک هزار سوار مغول را در تحت اختیار او گذاشت.

غازان که بعد از شکست مروج الصفر پیوسته غمگین و رنجور بود در این سفر قشلاقی اخیر سخت مریض شد و هر قدر او را مداوا کردند نتیجه نداد ناچار در اوایل بهار از حوالی قزل اوزن بطرف ساوه حرکت کرد و خواجه سعدالدین در این منزل که موطن او بود از ایلمخان پذیرائی شایانی کرد و پیاداش آن بشرف کاسه گیری مفتخر گردید. در ساوه اندکی حالت مزاجی غازان بهبودی یافت ولی چون از آنجا بری حرکت نمود مرضش بشدت عود کرد و ناچار چندروز در ری ماند و چون از آنجا عازم قزوین گردید در حوالی این شهر در یکشنبه ۱۱ شوال سال ۷۰۳ پس از قریب بنه سال سلطنت بسن ۳۳ وفات یافت و جنازه او را از آنجا بتبریز بردند و در سنن غازان یا شام غازان از بناهای او در حوالی این شهر در گنبدی که قبلاً ساخته بود بخاک سپردند.

«غازان خواست که تمیم اساس عدلی را که مهتد فرموده و ارشاد طریقه تقویت اسلام که مدت سلطنت خود را مصروف آن ساخته بود آیندگان را نصیحتی و تذکیری واجب دارد و هدایت وصیتی ارزانی فرماید تمامت خواتین عظمی و ملکات مملکت و اوانس سلطنت و محارم حرم حضرت با ارکان دولت اعظم و نوین قتلشاه و امرای عظام چو بان و بایده و بولاد و سننای و سلطان و ملای و رمضان و الفو و گورتیمور و تار مناز و مشیران سنه جهاننداری صاحبین اعظمین خواجه رشیدالدین و خواجه سعدالدین و دیگر مقربان و شهرت یافتگان مدت خاکیت احضار کرده فرمود: ما را محقق است بنور یقین و دیده حقیقت بین که از این مرحله فانی بمنزل باقی و مصاحبت حور عین نقل خواهیم کرد و از این غار مردم خوار بجوار ملک جبار پیوست، همگی همت و قصوای امانت آن بوده که چند روزی که مقالید ملک مجازی در دست دولت ما نهاده اند و حوالت تمسیت عالمیان بما فرموده هر چه نه صفت نصفت و عدل داشته باشد که نظام عالم بی این دو دعومه قایم نیست در حوالی خاطر راه ندهیم و ماده ظلم متعبدیان که دفع شر آن شرعاً و عقلاً لازم است بتبریک هر مبتدع مرتدع گردانیم و



منحرف شده باشد و بدم محرضی دیندار و زاجری توفیق یار در امثال اوامر و اجتناب از نوامی نوع جسارتی بضمیر راه یافته بعد از تأدیب و تشدید آن و تقریر تصاب در مصائب حق طریق خسارت بر ایشان بزبان نیغ گشاده بسته داریم و بسر انگشت تأمل در احوال طبقات خلق گره از دل‌های بسته گشاده گردانیم تا در این جهان شجره طیبه جهانگامی بآب نیکنای نیک نامی ماند و در آن جهان اقتطاف ثمره ثوئی اکتفا کنی چنان در حساب آید . . . . .

در این اندک مدت زمان سلطنت ما که هشت سال و چند ماه بود بقوت خدای تعالی و میامن همت مجتهدی سعی ها نمودیم تا بعضی از این معانی که تقدیم یافت از استیصال عدات و متردنان دین و دولت و وضع قوانین عدل و سیاست و رفع اقاویم ظلم و بدعت بر حسب ارادت دست داد یرلینها نوشته و بدور و نزدیک فرستاد و احکام آن بهر قطر که رسید قرطه آسماع شد و امنان آن منال روح در اعضا ساری گشت و چون روح در دل جای گیر یافتند و داعیه غیرت و حیرت رفتگان و مایه عبرت و غیرت آیندگان آمد و برخی چون خواستیم که در تسلیت آن خوض بیوندیم عمر وفا نکرد و روزگار مسامحت نمود و اجل مهلت نداد و این نیت سر بپهر در زوایای سینه با خود بردیم اکنون شما را باید که بعد از من با یکدیگر طریق مخالفت نسیرید و برادرم پادشاه جهان خدای بنده محمد که سه چهار سالست تا ولایت عهد سلطنت بروی مقرر داشته ام و بکرات و مراتب این معنی با شما مکرر شده بزودی بر سریر دولت روز افزون بنشانید و منقاد و مدعان فرمان او باشید و از آئین و یا مساق من تجاوز ننمایید و قواعد این احکام را مطرد و عشق دارید و رعایا را بیرون از آنچه مقرر و معین کرده ام بزواید و مساعدت و تکلیف مزاحم نشوید و رسم محدث تهیه و خبرات و صدقات و تسویفات و اوقافی که معین شده و عمارانی که بنیاد کرده ام بموجب شروط در استقرار و استقامت آن کوشیده و ایدرات که در تمامت ممالک فرموده ایم یا در هر موضع از حشومال موضع ساخته بنام آن کسان فرود آورید و مجال تصرف و تصدیع ثواب دیوان و متصرفات اصقع مسدود گردانید و باید که کم نکرده در تقریر و امضای آن سعی نمائید و اگر شما را توفیق آسمانی رفیق گردد که بدان مزیدی واجب دانید در آن باب تقصیر و افعال جایز نشمرید .»

( از تاریخ و صاف باختصار ص ۴۵۷ - ۴۵۸ )

غازان با وجود عمر کم و سلطنت کوتاه بواسطه اصلاحات و اقداماتی که کرده و ایشیه و قواعد و قوانینی که بجا گذاشته بلاشبیه یکی از سلاطین بزرگ مشرق است و اگر چه مقایسه او با امثال کوروش کبیر و داریوش اول و سلاطین عظیم الشأن ساسانی صحیح نیست ولی غازان را مخصوصاً از لحاظ هملکنداری و اداره باید از سلاطین معتبر ایران و بهر حال از این حیث او را بزرگترین پادشاه سلسله ایلخانان دانست اما نباید بخاطر سپرد که يك قسمت عمده از این اقتضار و عظمت و بلند نامی که مشمول حال

غازان شده چنانکه بعد خواهیم گفت از برکت وجود وزیر کاردان فاضلی مثل خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی است که از يك طرف با تدبیر و هنر و سیاست ممالك وسیعۀ غازی را اداره میکرده و در ترقیه حال رعایا و اصلاح امور مالی و انشاء ابنیه و آثار خیریه با غازان شرکت داشته و از طرفی دیگر با قلم شیوای خود ذکر میجامد و اعمال ستوده و وقایع ایام او را بر صفحات روزگار مخلد ساخته است و غیر از آن وزیر دانشمند عدۀ زیادی از فضلاء دیگر هم در نتیجه ادب دوستی و تشویق خواجه در گردن دربار ایلخانی مجتمع بوده و ایشان نیز هر کدام در این مرحله قدمهای مهمی برداشته اند بطوری که میتوان گفت که دورۀ غازان و دو جانشین او یعنی اولجایتو و سلطان ابو سعید خان بر اثر وجود خواجه رشیدالدین فضل الله و پسران او یکی از درخشان ترین دوره های ادبی تاریخ ایران است بلکه بجبهاتی که بعد مذکور خواهد شد در تاریخ این مملکت نظیر ندارد.

**روابط غازان با ممالك خارجه** - غازان با ممالك خارجه یعنی با خاقان چین و سلاطین عیسوی اروپا غالباً مکاتبه داشته و بین ایشان سفرا در رفت و آمد بوده اند. در سال ۶۹۹ غازان دو نفر رسول با هدایای گرانبهائی بدربار تیمور خاقان جانشین قوبیلای قآن چین فرستاد. خاقان ایشان را بملاطفت تمام پذیرفت و در جواب این حرکت دوستانه غازان با وجود اینکه ایلخان ایران اسلام آورده و در ترویج آن مذهب میکوشید اظهار مهربانی و مصادقت کرد.

فتوحات اولیه غازان در شام و فتح مجمع المروج دشمنان مسلمین را بر آن داشت که با فرستادن سفرا و مراسلات غازان را بحصول این پیشرفت تبریک بگویند مخصوصاً عیسویان اروپا و ارمنه که بر اثر مجاهدات ممالیک و مجاهدین مصری و شامی از آن ممالک بکلی رانده و بحفظ بیت المقدس و بنادر و سواحل شام موفق نیامده بودند از فتوحات غازان بی نهایت مسرور شدند و با سابقه روابطی که علی رغم مسلمین مصر و شام با ایلخانان ایران داشتند پیشرفت عسا کر ایلخانی را در مقابل ممالیک به منزله انتقامی از شکستهای خود تلقی نمودند و مصمم شدند که غازان را در این مرحله مشوق شوند تا مگر شام و مصر را از کف ممالیک و امرای دیگر بیرون ببرند و از زیر سلطه ایشان خارج گردند.

بر اثر همین حال مسرتی که در اروپا عیسویان را دست داده بود جینز دوم (۱) پادشاه مملکت آراگن از ممالک اسپانیا بتاريخ رمضان سال ۷۰۰ مراسم ای بغازان نوشت و آنرا بمعیت سفیری پیش ایلخان فرستاد و در آن نامه غازان را مقتدر ترین و بزرگترین سلاطین مغول و شاهنشاه مشرق خواند و بغازان اطلاع داد که عموم رعایای او که طالب زیارت اراضی مقدسه فلسطین اند حاضرند که برای جهاد در رکاب ایلخان حاضر شوند ضمناً از او درخواست کرد که بزوار آراگنی اجازه دهد که بدون تأدیة خراج یا مالیاتی آزادانه زیارت بیت المقدس نمایند و ایلخان يك خمس از اراضی مقدسه را که از تصرف مسلمین خارج کرده بعیسویان واگذار کرد.

غازان بگفته بعضی از مورخین عیسوی حاضر شد که بعضی از نواحی را که در فلسطین مفتوح ساخته بود بعیسویان واگذار کند و در ازاء آن حال اتحادی را که بین سلاطین عیسوی و ایلخانان ایران وجود داشت تجدید نماید و بهمین قصد سفرائی نیز باروپا فرستاد. این سفر در انگلیس بخدمت ادوارد اول پادشاه آن مملکت رسیدند ادوارد در جواب غازان مراسله ای نوشت و آنرا بهمراهی فرستاده ای روانه مشرق نمود و مراسله ای دیگری نیز در همین باب بخلیفه عیسویان مشرق عنوان کرد ولی این تبادل سفر و مراسلات نظر بدوری راه و عدم توافق بین منظور عیسویان و غازان که خود را مروج اسلام معرفی کرده بود و شکست‌هایی که اندکی بعد در جنگ بامسلمین شاه و مصر نصیب عساکر ایلخانی شد هیچوقت از حد تعارفات رسمی تجاوز ننمود و استیلای قطعی قشون الملك الناصر بر شاه و سواحل آن آرزوی دیرینه عیسویان را در خاک کرد.

### اخلاق و صفات غازان خان - سلطان محمود غازان خان پس از قبول مذهب

اسلام از مؤمنین و مشوقین جدی آن آئین گردید و در تمام عمر در رعایت مراسم و آداب دین حنیف و اقامه شعایر آن میکوشید و سعی میکرد که آن قسمت از عساکر خود را هم که هنوز مشرک و بت پرست یا بودائی مذهب بودند بائین اسلام برگرداند و خود غالباً در این باب با ایشان گفتگو و مباحثه می نمود. اقدامات او را در باب ترویج اسلام و اقامه شعائر آن بعضی را سابقاً ذکر کرده ایم و بعضی قسمت های دیگر آنرا هم عنقریب شرح خواهیم داد.

غازان شخصاً رشید و جنگ آزموده بود مخصوصاً قبل از رسیدن بمقام ایلیخانی یعنی در دوره حکومت خراسان بواسطه حملات پی در پی مغولان ما وراء النهر باین مملکت بخوبی بفنون لشکرکشی و مقابله با دشمن آشنا شده و اسرار این کار را آموخته بود از مرگ هیچ پروا نداشت و همه وقت قشون خود را بحقیق شمردن عمر و نداشتن باک از دشمن تشویق میکرد و غالباً مثل چنگیز خان سرداران خود را احضار و تعلیمات مخصوص میداد و مانند آن مرد مدبر جهانگشا بایشان توصیه مینمود که در لشکرکشیها از راهها و راهداران و راهنمایان بدش از همه استفاده کنند و قبل از حرکت در تأمین وسایل آذوقه و سیورسات و تحصیل اطلاع از احوال روحیه و تهیّات خصم بمدد جاسوسها بکوشند. در رعایت انتظام و انضباط در قشون خود جهد بلیغ داشت و در این راه نیز مقلد چنگیز بود و میگفت که قسمت عمده شکستهایی که بر قشون وارد میشود نتیجه نداشتن انتظام و افکار گسیختگی افراد است در حین حمله یا غلبه بر دشمن.

غازان علاوه بر زبان مغولی و فارسی اطلاع کمی از عربی و السنه چینی و تبتی و لاتینی داشت و بداستن تاریخ و آداب و اخلاق سلاطین مخصوصاً پادشاهان معاصر خود سخت مایل بود و هر وقت یکی از مردم ممالک خارجی بر میخورد در این باب از او تحقیقات کامل میکرد ولی بیش از همه بدانستس تاریخ آباء و اجداد مغولی خود عشق و علاقه داشت و غیر از بولاد آقا هیچیک از امرا و شاهزادگان مغول باندازه او بر احوال و اسامی و وقایع مغول مطلع نبودند و خواجه رشیدالدین یک مقدار از اطلاعات نفیسی را که در جامع التواریخ ضبط کرده شخصاً از دهان غازان خان شنیده است.

غازان خان گذشته از این مراتب مردی هنر مند بوده و بعضی از صنایع یدی و حرفه های مختلف مثل بنائی و نقاشی و آهنگری و اسلحه سازی آشنائی داشته و مقداری از عمر خود را هم بهرزه در طلب کیمیا و اشتغال برمل و ستاره شناسی و تحصیل نباتات عجیب بعمادت مغول صرف کرده است و خیال بنای رصدخانه ای در نزدیک تبریز نیز داشته و در شام غازان نمونه ای از آنرا ساخته بوده است. قبا، از غازان زمام جمع امور و حل و عقد کارها در دست امرا و وزرا

بود و ایلخان غالباً بام خود را بشکار و اشتغالات دیگر میگذراند. پذیرفتن سفرای خارجی و مذاکره با ایتان را وزراء عهده دار میشدند و همین مسئله تولید اختلاف و حسادت بین امرا و وزراء میکرد. غززان تمام این مهمات را شخصاً بعهده گرفت و جمیع عمال را از خرد و بزرگ مطیع امر و محکوم دستورهای شخصی خود نمود و بکارها مرکزیت داد بشکلی که همه کفایت و عقل و کار دانی او را تصدیق کردند و خواهی نخواهی مصلحت بینی او را در معضلات امور بر آراه خود مقدم داشتند. در عهد او هر وقت فرستاده ای از خارجه میرسید مستقیماً بخدمت غززان هدایت میداد و ایلخان بجای اینکه یکی از وزراء را مأمور مذاکره با او کند شخصاً از او پذیرائی مینمود و با ایشان از تاریخ ممالکت و وقایع و سیاست ممالکشان گفتگو میکرد تا آنجا که همگی از فصاحت و کمال او دچار بهت و اعجاب میشدند.

اهل ادب و حکمت و فضل را دوست میداشت و غالباً با ایتان می نشست و در محضر آن جماعت سؤالاتی طرح مینمود. از ادیان و مذاهب و ملل و نحل اطلاعات کافی داشت و اکثر اوقات با فرق مذهبی مختلفه مباحثه و مناظره میکرد. در تشخیص میزان لیاقت و کفایت اشخاص نیز خبیر بود و هر کس را باندازه فضل و کار آمدگی بمقامی که در خور آن بود میگماشت و کمتر بغرض مغرضین و سعایت سخن چینان گوش فرامیداد و بر خلاف درسیاست و تنبیه خطا کاران فوق العاده سخت و بیرحم بود و در صورتیکه از عمال و زیر دستان و سران قشونی او ظلم و تعدی و تجاوز میدید ایشان را بسختی مجازات میکرد. زمام نفس خود را نیز کاملاً در دست داشت و هیچ حرکتی که نماینده شهوت رانی او باشد از او سر نزده بلکه کسانی را که مرتکب بی ناموسی میشدند بشدت مورد مؤاخذه قرار میداد و چون در اجرای یاساهای خود که ذیلاً بذکر آنها میپردازیم بی نهایت مراعی و سختگیر بود دوره حکومت او نیز در خونریزی و سخت کشی از هیچیک از دوره های دیگر عقب نمانده است.

**قواعد و یاساهای غزالی** - غزالیخان برای ترفیه حال رعیت و وصول منظم مالیات و رفع ظلم و تعدی و حسن اداره کارها قواعد و یاساهائی وضع نموده و بسیاری از آداب و مراسمی را که از پیش معمول بوده و او نمی پسندیده و آنها

را موافق عدل و ترتیب نمیدانسته است ملغی کرده است و ما مجملاً بآنها اشاره میکنیم :

۱ - قبل از ایام غازان مالیات ولایات بمقاطع در عهده حکام گذاشته میشد باین شکل که قسمتی از آنرا صرف پرداخت مخارج ضروری و وظایف ارباب عمایم و سیورغالات کنند و بقیه را بایلچیان مأمور یا کسانی که از طرف دیوان براتی در دست دارند بسیارند. این حکام که غالباً مردمانی ظالم و طمع ورز بودند و گاهی در عرض يك سال ده و حتی بعضی اوقات هم بیست مرتبه از رعایا مطالبه مالیات مینمودند. هر وقت که از اردوی ایلخان یکنفر ایلچی برای تحویل گرفتن مالیات یا مأموریتهای دیگر می آمد بهانه ای بدست حاکم برای مطالبه مالیات جدیدی از مردم جهت مخارج سفر و اقامت ایلچی میافتاد و بهمین جهت عیش و خوشی حکام در این بود که از طرف ایلخان فرستاده ای بمأموریت پیش ایشان بیاید و او باسم تأمین مخارج ایلچی و یاتیه هدایا و تحف جهت ایلخان مردم را در شکنجه پرداخت مالیاتی قرار دهد و پس از وصول قسمت عمده آنرا خود بر دارد و بقیه را هم بین سخته یعنی فرمانده لشکری حوزه حکومتی خود و منشیان جمع و خرج یعنی یشگچیان تقسیم کنند تا ایشان پرده بر این قبیل تعدیات او بیوشند و وجوهی را که باین شکل از مردم گرفته شده در حساب دیوان نیاورند.

حاصل مالیات ولایات باید صرف مخارج جاریه و پرداخت برائتهائی شود که از طرف دیوان حواله ولایات میشد ولی حکام همه وقت با تراشیدن خرجهای گراف بیشتر این عواید را تلف میکردند و برائتها در دست مردم تأدیه نشده باقی میماند و بخزانه بر میگشت. عمال دیوانی با صدور يك آلتمغا برائتها را مجدداً بمحل حواله بر میگرداندند و حکام چون جرأت رد آلتمغا را نداشتند يك بار دیگر رعایا را بپرداخت مالیات مجبور میساختند و با وارد کردن اقسام فشار و تهدیدها یولی تحصیل میکردند ولی باز هم قریب دو ثلث آن بجیب حکام و زیر دستان ایشان میرفت و تنها يك ثلث آن بدارندگان بروات میرسید و این بان اندازه نبود که مخارج ایاب و ذهاب آن جماعت را کفایت نماید.

عمال دیوانی هیچگاه عایدات ولایات را تحت نفییش نمیآوردند و از مقدار وصول شده آن اطلاعی نداشتند و بدون هیچ ملاحظه برواتی سر حکام صادر میکردند و بین حکام و صاحب دیوان علامتی رمزی وجود داشت که اگر صاحب دیوان آن علامت را در بروات نمیگذاشت

حکام از تأدیبه بروات خود داری مینمودند.

حکام ولایات نه بخرانه ایلخانی پولی میدادند و نه در پرداخت مستمریات و وظایف اقدامی میکردند بلکه در ابتدای هر سال ارباب حقوق و مستمری را باین بهانه که ابتدا باید مخارج خزانه و ایلچیان را پرداخت متقاعد میساختند و از این سال تا آن سال ایشانرا بهمین شکل گرسنه و بیچاره سر میدواندند و از این حکام کسانی که زیرکتر بودند طلبکاران را و میداشتند که مطالبات خود را بنصف مبلغ صلح کنند و رسید تمام بایشان بسپارند و در مقابل این نصف هم بدو برابر قیمت واقعی جنس قبول نمایند. باین ترتیب طلبکارانی که ربع طلب خود را در نتیجه قبول پیشنهاد فوق وصول میکردند خود را خوشبخت میشمردند و برآن عده دیگر که بدریافت دیناری نیز موفق نمیآمدند فخر میفروختند.

اگر از میان ارباب حقوق و مستمری کسی میتوانست خود را با تحمل زحمت سفر و رنج راه بار دو برساند و از حاکم در نرسیدن حق خود شکایت کند بعد از آنکه مأمورین قضیه را تحقیق میکردند و حقایق او بشبوت میرسید و حاکم مورد بازخواست واقع میشد در جواب میگفت که علت آن وصول نشدن تمام مالیات است و پرداخت حقوق شخص شاکی را موقوف بدریافت بقایای مالیاتی میکرد و این بقایا هم در حقیقت باقیمانده وجوهی بود که او بتعدی و بر خلاف قاعده از مردم مطالبه میکرد چه او میزان مالیات حقیقی را چند بار از رعایا میگرفته و دیگر دینی بر عهده ایشان باقی نمانده است تا در شمار بقایای مالیاتی بحساب بیاید.

مردم بیچاره که از ظلم و جور حکام بجان میآمدند آدابهای خود را ترك کرده جلاء وطن مینمودند و در نتیجه خرابی کلی بشهرها و دهات راه مییافت. عمال دیوانی از این اوضاع بخوبی آگاهی داشتند ولی چون دست ایشان با حکام یکی بود هیچوقت در صدد رفع مظالم بر نمیآمدند و عموم صاحبان دیوان و وزرای مغول کم و بیش در این ظلم شرکت داشتند و مسؤول آن اوضاع بودند ولی از میان ایشان مسؤولیت خواجه صدر الدین خالیدی زنجانی از همه بیشتر است چه او این وضع ناگوار را در نتیجه گشاد بازبها و بذل و بخشش های بیجا سرحد اقتصاح رساند و کار صدور بروات و حوالجات و لا وصول ماندن آنها در عهد او بمنتهای زشتی و رسوائی کشید متأسفانه

خواجه غالباً در اویش و شیوخ را مورد مرحمت قرار داده براتی بایشان بمبلغ ۵۰۰ دینار بر سر ولایتی می بخشید. کسیکه مورد این انعام قرار گرفته بود سخت شادمان شده باعتبار آن برات از راه استقراض ۱۰۰ دیناری تهیه میکرد تا مخارج وصول برات و مسافرت مأمور دریافت آنرا فراهم سازد چون برات خالی از وجه بود یا حکام از پرداخت آن ابا میکردند بیچاره درویش یا شیخ باید خانقاه یا مقام خود را از دست دهد و بعنوان محصل مالیات از این در بآن در بدود و عاقبت هم از شر طلبکار راه فرار پیش گیرد.

مردم بیچاره ای که از عهده تادیبه مالیاتهای ظالمانه خانه بر انداز بر نمیآمدند ترك خانمان میکردند ولی مأمورین حکومتی ایشانرا تعقیب و آزار مینمودند و از نیمه راه بر میگرددانند و از ایشان کسانی که در شهرها و آبادیهای خود مانده بودند از ترس عمال دیوانی در های منازل خود را با سنگ می پوشانند و در حصار میرفتند. مأمورین وصول مالیات از اشرار و اوباش در یافتن مردم فراری استمداد میکردند و ایشان مردم را باقسام رذالت و سختی از پناهگاهها بیرون میکشیدند و اگر بر آن جماعت دست نمی یافتند زنان و اطفال ایشانرا مثل گله گوسفند کوچه کوچه میگرددانند و از پای می آویختند و در بعضی شهرها همینکه مأمورین وصول میرسیدند از ترس هیچکس باقی نمی ماند، همه یا میگریختند و یا در سردابها مخفی میشدند.

غازان از این اوضاع سخت متأثر شد و در صدد بر آمد که قبل از همه وضع وصول مالیات را مرتب و دست عمال و حکام جور پیشه را کوتاه و عاظمه را از این بابت آسوده خاطر کند بهمین جهت حکم کرد که هیچ ولایتی را بمقاطعه ندهند و در عرض سال بیش از يك بار از مردم مالیات مطالبه نشود و بهر ولایتی يك نفر بیتکچی مخصوص فرستاد تا صورتی از عایدات جمیع آبادیهای آن مطابق آخرین ممیزی که شده بود باسم ورسم تهیه دیده پیش غازان بفرستد و از املاک شخصی و خالصه و اراضی خاصه یعنی ابنجو و اوقاف علیحده صورت بدهد و اسامی اشخاصی را که در سی سال اخیر مسلماً از عایدات آنها بهره میبردند یاد داشت کند. و باصطلاح قانون مال هر ولایت مرتب و مدون گردد.

بعد از آنکه این صورتهای دیوان رسید و اشتباهات آنها رفع شد عمال دیوانی از روی آنها خلاصه عایداتی که باید هر سال مطالبه شود خارج نویس کرده در



دیوان ضبط نمودند و صورت مالیات هر آبادی را عمال عالی رتبه دیوانی مهر کردند و آنها را بآلتون تمغا نیز موشح ساختند

غزانهخان حکم داد که از آن تاریخ بعد دیگر حکام و یبتکچیان اصلاً بر رعایا برات ننویسند و اگر کسی بر خلاف این حکم عمل میکرد حاکمی را که برات داده بود سیاست میکرد و نویسنده ای را که آنرا نوشته دست میبرد.

در نتیجه ایی ترتیب و رفع تعدی و ظلم از رعایا و معین شدن مقدار مالیات هر ده و آبادی از روی قاعده و قانونی ثبت بعد از دو سه سال ولایات رو بمعموری گذاشت و اموال خزانه تمامی عاید دیوان گردید و دست تعدی حکام و یبتکچیان و ابلچیان بکلی کوتاه شد.

غزانهخان برای آنکه این رسم و قاعده مرعی و برقرار بماند و بعد ها کسی از مقدار بدهی که برای هر ولایتی تعیین و در قانون آن قید شده زیاد تر از مردم مضایقه نکند مقرر کرد که از تمام ولایات دفتر قانون مزبور یعنی صورت مالیات و اراضی ملکی و خالصه و اینجو و وقف و اسامی بهره بران از آنها را در کتابخانه ای که در تبریز بنا کرده بود بیورند و بمعتمدان مخصوص که جهت این کار موظف شده بودند بسپارند تا ایشان قانون هر قسمت از ممالک ابلخانی را بر تخته پاره ای یا قطعه سنگی یا صفحه ای از معدنیات نقش کنند و در موضعی از آن قسمت نصب و تغییر دهند و بلعنت یاد نمایند و بر آن بنویسند که صورت آن صفحه در کتابخانه تبریز محفوظ است و رعایا میتوانند در صورت ضایع شدن آن بکتابخانه تبریز مراجعه کنند و غزانهخان بر لینی موشح بآلتون تمغا در این باب صدر ~~کرد~~ و سواد ای از آن بجمیع ولایات فرستاد و در آن یرلیغ مذکور بود که حکام و داروغگان باید بمقتضای قانون و آلتون تمغا با حضور سادات و قضاة و ائمه و عدول و اکابر از دفتر صورت بدهی مردم نسخه هایی بر رعایای هر قریه و مزرعه بدهند و ایشانرا ملزم نمایند که در عرض بیست روز آن نسخه را بر لوحی نقش کرده در موضعی معین نصب نمایند تا از تغییر و تبدیل مصون ماند.

« باید هر کس از وجود العین و اجناس بر حسب مقرر چیزی بدیوان اعلی اید داد چنانچه بعد معین گردد اذ نماید و همچنین مأخوذات نغارا بر تخته ای مرتب گردانند و باید که هر گاه محضی بشهری بقصبه ای تحصیل آورد جهت او خیمه ای در میان آن موضع نصب کنند و رعایا از روز اول

تا آخر میعاد هر روز آنچه نقد شود با فرع و خزانه‌داری بوی رسانند و او را بعد از آن با اسم عنونه و قولقه چیزی ندهند و نگذارند که نوکران خود را بمحصلی بهیچ طرف فرستد و اگر رئیس ده ورعایا طریق اهل مال و تغافل مسلواک داشته در میعاد مقرر واجب خود را وصول ندهند محصل ایشانرا گرفته جرمانه ستاند و هر کس را که بتقصیر منتهم باشد هفتاد جوب زنند و میعاد اموال وجوه‌العین و اجناس ولایات بر این موجب مقرر بوده ، میعاد وجوه‌العین هر ولایتی که اقسام آن مختلف است تا بهر موضع از آن نوع بروجهی که معین گشته بر لوح نویسند و بر آن موجب جواب گویند، قَبَجُور (مالیات جنسی) و متوجّهات رعایای نه‌نشین که عادت آنست که در هر سالی بدوقسط رسانند و متوجّهات صحرائنشینان مقرر آنکه در اول سال یکدفعه جواب گویند و مأخوذ تمنا بموجبی که مناسب هر ولایتی بر ظهر قسمی شده بر لوح ثبت کنند و لوح را در موضعش استوار گردانند تا بر آن موجب بقسط وصول دهند و زیاده و نقصان خلاف نمایند، از جمله متوجّهات یک ساله هر موضعی از نوروز جلالی تا بیست‌روز نصفی رسانند از وقت تحویل آفتاب بمیزان تا مدت بیست روز نصفی دیگر را جواب گویند، خراج و مالی که از قدیم‌الایام بوجوه‌العین مقرر بوده از اول نوروز جلالی تا مدت بیست روز بنهند، خراج و وجوه‌العین که مقرر بوده که بوقت ارتفاعات صیفی جواب گویند از اول تابستان مدت بیست روز بنهند، میعاد و کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات گرمسیری و سردسیری شتوی و صیفی و بعضی مواضع که صیفی ندارد برینوجب، گرمسیرات ارشتوی و صیفی شتوی از گندم و غیره آنچه مقرری هر موضعی باشد بیرون از مواضع چهاربای خود نقل انباری کنند که در آن حدود معین شده و بقابض تسلیم نمایند و غایت مهلت آن هشت‌روز است، صیفیه از اجناسی که بموجب قانون بیرون از مواضع مقرر شده چهاربای خود نقل انباری کند که در آن حدود معین گشته و بقابض رسانند و غایت مطلق آن چهل روز است، سردسیرها صیفی و آنچه صیفی نداشته باشد، شتویه بموجب قانون مقرر تمام و کمال چهاربای خود نقل انباری کنند که در آن حدود معین است در مدت بیست روز، صیفیه بموجب قانون مقرر بعد از موضوعات تمام و کمال نقل کنند بانباری که در آن حدود است و غایت مهلت آن هشت روز است «  
(جامع التواریخ رشیدی و حیب‌التیر)

۲ - قبل از غازان مرسوم چنین بود که جهت انجام امور مهمه دولتی و رساندن

اخبار شهرها مأمورینی با اسم ایلچی با طرف روانه میشد و این رسم که از عهد چنگیز معمول شده بود در دوره ایلخانان صورت بسیار زشتی پیدا کرد باین شکل که عموم شاهزاده خانمهای مغول و شاهزادگان و امرا و فرماندهان تومان و هزاره و صده و شخصگان و قورچیان و قوشچیان بعنوان خیر دهی یا مصالح دیگر نوکران خود را اسم ایلچی داده بولایات میفرستادند و هر کس که با دیگری خصوصتی با مرافعه ای داشت و حاکم بعرض او نمیرسید یکی از مقربان چسبیده از او بکنفر ایلچی میگرفت و با آنکه در هر یام‌خانه یا قصد سر اسب بود گاهی برای سواری ایلچیان بقدر کفایت

مرکوب فراهم نمیشد و ایلچیان بگله اسب هر کس که میرسیدند هر قدر میخواستند از آن میان میگرفتند و حتی بقضاة و علما و سادات هم که عازم اردو بودند رحم نیاورده مرکوبهای ایشان را هم از زیر پایشان میکشیدند و کار تعدی ایلچیان تا آنجا رسید که جمعی از راهزنان نیز خود را ایلچی نامیده باین اسم بتصرف گله مردم می برداختند و باین نیز اکتفا نکرده از اهالی دهات سر راه با اسم علوفه هر چه میخواستند میگرفتند و هر کدام نیز بعنوان زود گذراندن کارهای خود از قبیل تهیه مرکوب و جمع آوری علوفه جماعت کثیری را با اسم نوکر همراه خود بر میداشتند بطوریکه بعضی از ایشان که هیچ نوع مأموریت مهمی نیز برعهده نداشتند تا سیصد نفر نوکر با خود میبردند و گاهی میشد که در دیوان دروست صندلی جهت جلوس ایلچیان میگذاشتند و چون چنین معمول بود که ایلخان از ایلچیان آنرا که مأموریتش از همه مهمتر است زودتر بحضور بپذیرد میان ایشان در اثبات اهمیت مأموریت خود نزاع سخت در میگرفت و هر کس غالب می آمد مقدم میشد.

در حین عبور ایلچیان رؤسای ولایات ایشان را در خانه های رعایا و پیدشوران فرود میآوردند و این ایلچیان غارتگر در خانه های مردم هر چه را می یافتند تصرف میکردند و گاهی نیز حرکات تا پسند دیگر هم از آن جماعت سر میزد.

غازانخان برای الغای این رسم ناستوده حکم کرد که در هر سه فرسخ فاصله جهت ایلچیان خاصه ایلخانی که مأمورانجاہ کارهای لازم مملکتی اند بیامخانه بسازند و در هر یامی پانزده سراسب فریه نگاه دارند و هر ایلچی را که نشانی موشح بکتون تمغا داشته باشد از آن یامخانه الاغ دهند و یامخانه ها را بعهده یکی از امرای بزرگ گذاشت و بحکام و امراء سرحدی نیز مقداری کاغذ سفید بمهر آلتون تمغا داد تا در موقع ضرورت آنها را بایلچیان خود دهند و مقرر کرد که بهر ایلچی بیش از چهار الاغ ندهند و اگر خبری باشد که در رساندن آن باید تعجیل شود حگده و نویشن مکتوب خود را مهر کرده بیامچی رسانند تا او بر اسب به نشسته آنرا بیامخانه بعد رساند و بهمین ترتیب عمل شود تا مکتوب وارد و برسد و باین ترتیب یامچیان روزی شصت فرسنگ راه میرفتند و فاصله بین خراسان و تبریز را مثلاً در سه چهار روز طی

میگردند و ایلچی خود این فاصله را می‌پیمود روزی بیش از چهل فرسنگ نمیتوانست طی طریق کند.

حکم یرلیغ بتاکید یرلیغ نفاذ یافت که هر شبانه روزی شصت فرسنگ و هر مسرعی چهل فرسنگ بروند و مکتوبی که بایصال آن مأمور باشند مهر ختامه متک نهاده بر سر آن بیاض رها کنند و تمغاه سبز مصور بصورت سوار یا ساعی بزرزند و بسطور بنویسند که فلان ایلچی یاسامی در این تاریخ بدین ساعت و وقت از ایقام روانه کرده شد تا بعد از وصول او یامچیان یامات احتیاط کنند اگر بزمان موعود و هنگام موعود رسیده باشد و شرایط مسارعت و استعمال بجای آورده در زیر صورت بنوک قلم دائره ای کشند چنانکه قطری از اوج مرکز بگذرد و بعضی رسد بدین صورت است و اگر بیک ساعت تأخیر و تعادل و تقصیر و تکاسل نموده باشد نشانه تقصیر را قطر بر هیئت خط مشرق و مغرب کشند برین هیئت  $\theta$  و چون یامچیان بر چنین احوال و تهاون عنور یافتند اعلام حکام میکنند تا سخن نایرسیده او را یاسا رسانند و دیگری را حالی بجای اونصب کنند و اگر حکام در تنفیذ حکم یاسا احوال نمایند ایشان نیز مستوجب یاسا باشند.

( تاریخ و صاف ص ۳۸۷ )

غازانخان علاوه بر این ترتیب امر داد که بهر ایلچی مخارج راه او را بدهند و در شهر منازلی باسم ایلچی خانه جهت اقامت ایشان بسازند و غیر از ایلخان و نواب در گناه او هیچکس حق فرستادن ایلچی نداشته باشد بعلاوه در هر یامی دو پیک مأمور کرد که لدی الاقتضا اخبار یامخواه‌ها را بیکدیگر برسانند و این پیکها روزی سی فرسخ راه میرفتند.

۳ - غازانخان در شعبان سال ۶۹۸ یرلیغی بتمام بلاد ایلخانی ارسال داشت و بموجب آن منفعت دادن پول را اکیداً غدق نمود و امر داد که داروغگان و حکام متخلفین از حکم را مجازات کنند و امریکه او را بصادر کردن این فرمان واداشت آنکه در عهد اباقاخان عده ای از تجار مقداری اسلحه از تبر و کمان و برگستان و شمشیر و جوشن نزد یکی از امرای قورچی آورده بتوسط او آنها را از عرض ایلخان گذراندند و اباقا وجه آنها را بتکلی ایشان پرداخت که از آن معامله سودی گراف عاید تجار گردید.

جماعتی از مردم مفلس بطمع مقداری زر از این و آن بانفع قرض کرده بشدید آن معامله پرداختند و کم کم کار تجارت اسلحه و فروش آن بتوسط قورچیان با اباقا بانجا رسید که ایلخان حکم داد که هر کس از سوداگران سند قورچیان را دایر بر

تحويل اسلحه بدیوان بیاورد دیوانیان باید بهمان مقدار برات بدست او بدهند. این ترتیب باعث آن شد که عده کثیری از مردم زر بسود قرض میگردند و اسلحه ساخته نزد قورچیان میبردند و با دادن مبلغی رشوه بایشان سندی میگرفتند و آنرا برای صدور برات پیش عمال دیوان میفرستادند. عمال دیوان هم از جریان کار اطلاع داشتند تا مبلغی برشود از ایشان دریافت نمیگردند برات آنرا صادر نمینمودند و بتدریج کار این معامله بانجا کشید که بیتکچیان مغولی دان با گرفتن مبلغی خود از زبان امرای قورچی سند میساختند و برطبق آن برات مینوشتند و نتیجه این عمل آن شد که در اندک مدتی باندازه ای در دست مردم برات جمع شد که تمام عایدات ممالک ایلخانی برای پرداختن آنها کافی نبود. در عهد صاحب دیوانی خواجه شمس الدین جوینی چون این مسئله اسباب زحمت بسیار شده بود خواجه بزحمت زیاد برات داران را متقاعد کرد که هر هزار دینار دو سست دینار که صد دینار آن نیز حق العمل صاحب دیوان باشد مصالحه کنند و باین تدبیر آن براتها را جمع آوری نمود.

در عهد ایلخانی گیخان و وزارت صدر جهان زنجانی معامله بربح و زر بسود دادن بعلت بی پولی رواج کلمی گرفت باین شکل که که عمال ولایات که عایدات را در مقاطعه داشتند برای پرداخت مالیات قلمرو خود با اطلاع خواجه رساندند که جهت تأدیة مالی که بر عهده دارند وجه نقد موجود نیست و چون خزانه سخت احتیاج بیول داشت ایشان گفتند که میتوانیم از سرمایه داران و تجار نقد و جنس بسود قرض کنیم بشرط آنکه خسارت این معامله را دیوان بر عهده بگیرد. خواجه صدر الدین نیز آنرا قبول کرد و در نتیجه مقاطعین ولایات جنسی را که ده دینار می ارزید بسی دینار قرض میگردند و بچهل دینار بحساب دیوان می آوردند و عمال دیوان آن جنس را که ده دینار می ارزید باین مبلغ میفروختند. چهار دینار آنرا خود بر میداشتند و شش دینار بخواجه صدر الدین میدادند و میگفتند بیش از این از فروش آن عاید نشد و باین شکل از هر چهل دینار که بحساب خزانه آمده بود شش دینار وصول میشد و همینگونه امور بود که کار مالیة گیخانوز ابراهیمی کند و بوضع چاو و اختلال اوضاع ایله ایلخانی او و وزارت صدر جهان منتهی گردید.

غزان عموم این مفاسد را رفع کرد و با صدور برلیغی که مذکور شد این نوع

معاملات را که بخراییهای فوق منتهی میگشت از بین برد.

۴ - قبل از ایام ایلخانی غازان حکام هر يك از ممالک روم و آذربایجان و فارس و کرمان و گرجستان و مازندران بعیارهای مختلف سکه میزدند و چون عیار سکه ها در تمام بلاد ایلخانی یکسان نبود در معامله اختلال پیدا میشد و موجب ضرر تجار و سوداگران و گفتگوی بسیار در تجارت میگردد. ارغونخان در ایام حکومت خود فرمائی صادر کرد و امر داد که در تمام ممالک ایلخانی عیار زر و سیم را ده نه قرار دهند و گیخاتو هم عین این فرمان را مجری کرد ولی بواسطه عدم اقتدار ایلخانان کسی از آن اطاعت نداشت و هیچوقت عیار زر و سیم از ده هشت تجاوز نمی نمود. بامر غازان عموم سکه های مغشوش را در سراسر ممالک ایلخانی جمع آوری کردند و جز مسکوکاتی که او بضر آنها دستور داده بود سکه دیگری رایج نماند و مأمورین سکه هائی را که باین صفت نبود ضبط می نمودند و می شکستند و بضرابخانه برده تمام عیار میکردند.

سکه های غازانی که بر روی آنها نام غازان و کلمه توحید و نام شهری که در آنجا ضرب شده بود منقوش بود در مدت يك سال در سراسر ممالک ایلخانی رایج گردید و عموم مسکوکات مغشوش از میان رفت و در نتیجه جهد او در این کار و خالص بودن سکه های غازانی طلا و نقره که از مدتی در ایران کمیاب و بواسطه حمل به هندوستان یا صرف دریافت پارچه های قیمتی از دست تجار و مردم برون رفته بود فراوان گردید و در معاملات جریان پیدا کرد.

غیر از مسکوکات معمولی غازانخان سکه های مخصوصی بنام دُرُست طلا بوزن صد مثقال در بلاد مختلفه ضرب کرد که نام او و نام شهری که در آنجا سکه زده شده بود با بعضی از آیات قرآن و اسامی دوازده امام در روی آن نقش بود و غازان این سکه ها را که بقستگی و باکی معروف گردیده بعنوان بخشش و انعام بمردم میداد.

۵ - پیش از غازان مقیاسهای وزن و کیل در هر ولایت بلکه در هر شهر و قصبه ای بیک شکل خاص بود و وزن و کیل هرده با ده دیگر تفاوت فاحش داشت و این مسئله همه وقت بین برات داران و محصلین مالیات و رعایا تولید اختلاف میکرد و بهانه بدست عمال جور پیشه میداد که از مردم بظلم بیشتر از آنچه حق مطالبه دارند

مال بگیرند و ایشان غالباً بضرب چوب و شکنجه هر چه میخواستند از مال رعایا را باسم اختلاف میزان پیمایش تصرف می نمودند و این اختلاف علاوه بر عیب فوق باعث تکس تجارت و عدم رغبت مردم بحمل مال التجاره خود بسایر ولایات نیز شده بود چه غالباً بین فروشنده و مشتری در باب وزن اختلاف بروز میکرد و بیشتر اوقات معامله بضرب فروشنده تمام میشد و همین امر موجب کمیابی بعضی اموال در غالب ولایات گردیده بود.

غازانخان برای توحید اوزان و پیمانه ها، یرلیغی صادر کرد و سواد آنرا بعموم ولایات فرستاد و دو نفر مأمور مخصوص تعیین نمود تا سنگهای معامله زر و سیم و اوزان بار و کیل را در همه جا مساوی کنند و آنها را از آهن بسازند و مهر کنند و برای این کار اوامر ذیل را امر بانجاء داد:

سنگ زر و سیم باید موازی وزن رسمی معمول تبریز و بشکل مثنی باشد و در هر ولایتی دو معتمد از طرف مأمورین فوق منصوب شوند تا شخص امینی را در حضور محاسب محل دستور ساختن سنگ مطابق سنگ تبریز دهد و معتمدان آن سنگها را مهر کنند و هیچکس دیگر اجازه ساختن سنگ نداشته باشد. معتمدان باید بهر کس که این سنگها را برای معامله میسپارند نام ایشانرا در دفتر ثبت نمایند تا دیگری نتواند سنگ تقلبی بسازد و معمول کنند و در هر ماه يك نوبت تمام سنگها را جمع آوری کرده احتیاط و موازنه کنند تا اگر کسی برخلاف حکم عمل کرده باشد سیاست شود.

برای وزن بارها نیز مقرر شد که معتمدان از آهن بشکل مثنی و ذنهایی مطابق وزن تبریز درست کرده مهر نمایند و از ده من تا يك دره بزرگ قطعه وزنه بترتیب ذیل: ۱۰ من، ۵ من، ۲ من، نیم من، چهار پیک من، هشت پیک من، ۱۰ دره، ۵ دره، ۲ دره و يك دره بسازند و بره های سنگین را که با ترازو نمیشد سنجید و از ۱۰ من بیشتر بود تمناچیان باقیه های صدمنی میکشیدند.

برای کیل نیز غزان بهمین قسم دستور داد و مقرر کرد که جمیع کیلهای سابق که با ساعی کیل و قفیز و نعر و غیره معمول بود منسوخ شود و فقط اصطلاح کیل مطابق کیل تبریز باقی ماند و در تمام ولایات کیلهای را موازی با کیل تبریز که دو من و ۲۶۰ دره است بسازند و ده کیل يك خروار باشد و برای هر يك از غلات و حبوبات

از قبیل گندم و جو و برنج و نخود و باقلا و کنبجد و جاورس کیل مخصوصی ترتیب دهند که در هر حال ده من تبریز از همان غله یا حبه در آن بگنجد و بر چهار طرف آن کیله بنویسند که از برای منجیدن چه غله یا حبه ایست و معتمدان کیلها را هر ماه احتیاط کنند و متخلف را برای سیاست که بریدن دست و گرفتن جرمانه بود بشحنه بپارند و برای تیره و سرکه و روغن نیز پیمانه علیحده ای بسازند.

۶ - چون در نتیجه استیلای مغول و جنگهای دوره حکومت ایلخانان و ظلم و تعدی عمال دیوانی غالب قری و قصبات ویران و مزارع بایر شده بود غازانخان برای معموری ویرانه ها و آبادانی اراضی بایر حکمی صادر کرد تا کسانی که بتجدید عمارت بنائی یا زراعت مزرعه ویرانی می پردازند اجزاء دیوان با ایتان چگونه معامله کنند باین شکل که اگر کسی زمینش را که متصل بنهری جاریست بی تحمل مشقتی مزروع و آبادان کند سال اول از پرداخت مالیات معاف باشد دو سال دوم چهار دانگ از مالیات مقرره را بپردازد و سال سوم تمام آنرا و اگر استفاده از نهرها متضمن تحمل زحمت و مخارجی است آباد کننده سال اول از ادای مالیات معاف باشد سال دوم نصف آنرا بپردازد و سال سوم تمام آنرا و اگر این کار مستلزم مشقت و مصارف فراوان است سال اول از آباد کننده هیچ مطالبه نکنند، سال دوم دو دانگ از مالیات را از او بستانند و در سنوات بعد نصف مالیات را بدیوان بپردازد و نصف دیگر را بعنوان حق الشعی بردارد و مزرعه ملك شخص او باشد چنانکه اگر بخواهد بفروشد کسی او را مانع نشود. قبل از غازان املاك خاصه ایلخانی یعنی املاك اینجو بکلی ویران شده و حکام بذر آنرا خورده بودند غازان حکم داد که از مالیات هر ولایت مبلغی را بعنوان قیمت بذر و مصارف زراعت با اختیار حکام بگذارند و سال بعد حاصل آنرا از ایشان مطالبه کنند. سال اول بعضی از حکام خواستند که بیبانه آفت و نرسیدن محصول از ادای آن سرپیچی کنند. بحکم غازان املاك آن جماعت را دیوان تصرف کرد و در نتیجه این ترتیب جمیع آن اراضی بایر رو بآبادی گذاشت و حاصل آنها بمقدار کلمی وصول شد.

۷ - پیش از غازان راههای تجارتی بعالت دستبرد اهلرزان و کسانی که بعنوان رفیق فافله شريك دزدان بودند ناامن و خطرناك بود و اموال مسافرین و کاروانیان همه وقت معرض خطر تعرض و غارت قرار میگرفت و این راهزنان با راهداران همدست بودند



پس از آنکه بتوسط بعضی از مردم شهرها و روستاها از حرکت کاروانیان مخبر میشدند بر سر راه ایشان می آمدند، ابتدا باسم راهداری مبلغی از هر قافله ای میگرفتند بعد بیهانه وجود دزد و راهزن آنقدر قوافل را نگاه میداشتند تا همدستان دزد ایشان میرسیدند و اموال مسافری و بازرگانان را میبردند. غازان راهها را امن و قطاع الطريق را دستگیر و سیاست نمود و در منازل خطرناک راهداران امین نشاند و قرار گذاشت که از هر چهار پائی مقداری معین راهداری بگیرند و راهداران مسئول طرق باشند و اگر دزدی در راه واقع شود راهدار آن قسمت باید یا دزد را دستگیر کند و یا از عهده مالی که بسرقت رفته بر آید و بر سر راهها میلهائی از سنک یا کچ ترتیب دهند و بر روی لوحه هائی که بر آن میلهها باید نصب شود عدد راهداران و مقداری که از هر چهار پائی باید بگیرند بنویسند.

۸ - قبل از ایام سلطنت غزان ملازمان خاصه ایلخانان و نوبان و ساریانان و الاغداران و پیکان ایشان بهر نقطه که میرسیدند از متمولین مبلغی جهت خرج خود میگرفتند و غالباً در يك روز سه چهار دسته از این نوع جماعت پی در پی برایشان وارد میشدند و بجزور و عنف هر چه میخواستند از آن مردم تصرف مینمودند. غزان در بازارهای شهرها منادی کرد که از آن تاریخ ببعد هیچکس دیناری بهیچ اسم و رسم بملازمان و پیکان و ساریانان خاصه ندهد و اگر می شنید که کسی بظلم از کسی از چیزی گرفته است ضرب جماق آنها او او باز میستاند و خود او وارد پیش بهر جا فرود میآیند اموالی را که لازم داشتند بنرخ عدل میخریدند و احدی متعرض رعایت و عاومه نمیشد.

۹ - دیگر از اصلاحات غزنویان اصلاح ترتیب صدور برلیغ و پائیزه بود که در ایام ایلخانان قبل از او صورت زشتی داشت باین شکل که هر کس میخواست کار او بگذرد بیکی از امرا به وزیر رجوع میکرد و نشانی مطابق میل خویش از ایشان بدست می آورد بهمین جهت امرا و اعیان آن دوره برلیغهای متنقض بسیر در دست داشتند و عدد پائیزه ها از حد گذشته بود. غزان امر کرد که اولاً هیچیک از امرا و وزرا و مقربان دولت در مجلس شراب چیزی از مهمات ملکی را بعرض او نرسانند ثانیاً هر حکمی که صادر شود سواد آنرا نگاه دارند و بعد بعرض او برسانند تا

مطابق آن یرلیغ صادر گردد. غازان بر خلاف ایلخانان سابق کلید صندوقچه ای را که تمغاء بزرگ در آن بود پیش خود نگاه میداشت و چون چند یرلیغ برای مهر کردن حاضر میشد آنها بیستکچیان معتمد میداد تا تمغاء را بیرون آورده بر یرلیغها زنند و بعد آنها در صندوقچه گذاشته کلید را بغازان بسپارند و سواد یرلیغها و نشانها را با ذکر اینکه آن خط کدام منشی است و تاریخ و مضمون آن چیست و آنرا که بعرض رسانده یاد داشت نمایند و برای این کار دفتری ترتیب دهند و هر سال آن دفتر را نو کنند.

ترتیب مهر کردن بروات و یرلیغها چنان بود که غازان پشت آنها را با قرآتمغاء که بر روی آن شکل سر چهار نفر قراول بود مهر میکرد و بعضا دیوان میسپرد تا ایشان هم تمغای دیوان را بر آنها میگذاشتند و هر یرلیغ یا براتی که این آداب در باره آن مجری نمیشد اعتباری نداشت غازانخان تمغاهای متعدد داشت بقرار ذیل: تمغای بزرگ که آنها از شب میساختند و آن برای اعضای فرمان حکومت سلاطین و ملوک و امارت امرا بود، فرمانهای قضاة و علما و مشایخ را با تمغای دیگری که آن نیز از شب ولی کوچکتر از تمغای بزرگ بود مهر مینمودند. امور متوسط دولتی را با تمغائی بزرگ از طلا یعنی با آلتون تمغاء و امور جزئی را با تمغائی کوچک از شب و امور لشکری را با تمغائی از طلا که بر روی آن صورت کمائی و چماقی و شمشیری منقوش بود میگذرانند. افراد اشکرا باید تا این تمغای اخیر را بر یرلیغی نینند بحکم هیچکس سر فرود نیاوردند و در حرکت یا بازگشت تابع آن باشند.

منشیان دیوانی بحکم غازان سواد عموم احکام و فرمانها و برایشهائی را که بامر ایلخانان صادر شده بود در دفاتر ثبت میکردند تا در موقع آنها را بعرض او برسانند و با آلتون تمغاء موشح کنند. بعد از چندی غازان فهمید که بعرض رساندن جمیع این سوادها نظر بکثرت مهمات و اختلاف شعب کارها ممکن نیست و موجب تعویق جریان امور میشود، دستور داد که برای هر يك مشاغل و مهمات ممکن الوقوع که بخاطر میگذرد منشیان سوادى تهیه کنند و پس از آنکه آنها وزرا و امرا اصلاح کردند بعرض برسانند و از مجموع آن سوادها دفتری ترتیب دهند. در نتیجه این

محتاج بحکم قانون الامور را میدیدند و از روی آن حکم لازم را استخراج میکردند و اگر باقتضای زمان و مکان و اشخاص ایراد تغییراتی در صورت حکم لازم میشد آنها را ابتدا بر کاغذی علیحده نوشته بعرض میرساندند و پس از تصویب ایلیخان در حکم وارد میکردند و باین شکل صورت احکام و یرلیغها متحد شد و کار اختلاف عبارات و مضامین در موارد یکسان از میان برخاست.

قبل از غازان پائیزه هائی را که بحکام میدادند پس از عزل دیگر آنها را از ایشان نمیگرفتند بهمین جهت حکام معزول مدتها بوسیله آن تحکم میکردند غازان امر داد که جمیع پائیزه های سابق را جمع کردند و جهت سلاطین و ملوک و حکام و شهنشاهان از نو پائیزه ای بزرگ ساختند که بر روی آنها نقش سر شیر و اسم کسیکه پائیزه ای باو داده میشد رسم بود و در دفتری هم این اشخاص را ثبت میکردند و پس از عزل آنها را از ایشان پس میگرفتند و برای حکام جزء پائیزه هائی کوچکتر ترتیب میدادند و شغل ساختن پائیزه را بکهنه زرگر امین که ملازمه اردو بود بر عهده داشت و او سکه ای مخصوص ساخته بود که در حضور نواب غازانی بهر کس پائیزه ای داده میشد آنرا بر آن میزد تا کسی بتقلب پائیزه نسازد. جهت ایلیچیان نیز پائیزه ای مخصوص درست کردند که آنها در مدت مأموریت در دست داشته باشند و پس از مراجعت بسترده بیاورند.

۱۰ - غازان بموجب حکمی شرب شراب و بدمستی در شرع عامه را قدغن کرد و مقرر نمود که متمرّد را در گذرگاهها بگردانند و بر درخت بیاورند (۱) و یرلیغها، متواتر بولایت فرستد و مرده را از تکلم بسختن کفر آمیز منع فرمود و امر داد که هیچکس بعد از در پیشرفتائی که نصیب شخص او را از دروئی که جزء آن است میشود کفایت و کاردانی خود را دخیل نشمارد بلکه همه توفیقها را از خداوند بداند و برخلاف هر شری را که از وجود او زاید آنرا یکی جز خود منسوب ندارد بهمین شکل حکمی داد که در عقد ازدواجها میزان کابین عروس را تنزل داده نوزده دینار و نیم تعیین کنند تا اگر بین زن و شوهر توافق حاصل نشود امر ضلاق بوسعه گرانای کابین مشکل نگردد.

(۱) این درخت را در شیراز عمده مرده عروس مسان میگفتند و صاف ص ۳۸۷

۱۱ - یکی از بزرگترین اصلاحات غازان ترتیب امر مراجعات و انتخاب قضاة و شهود و نظم امور معاملات عرفی است که پیش از او بواسطه عدم توجه در باب انتخاب قضاة و رشوه خواری ایشان بازار تزویر و تقلب سخت رواج داشت و کمتر کاری بمقتضای عدل و انصاف فیصل می یافت، قضاة مناصب را اجاره می کردند و گذراندن گواه دروغ و ساختن قبالة و حجبت و تقدیم رشوه و تهیه اسناد جعلی و تقلید خطوط کمال شیوع داشت.

غازانخان برای الغای این مراسم زشت و اصلاح ترتیب معاملات و مراجعات چهار فرمان صادر کرد در باب مسائل ذیل: فرمان اول در خصوص منصب قضاة، دوم در باب مرور زمان و پرداختن بمراقبه ای که سی سال از تاریخ آن گذشته باشد سوم در خصوص اثبات مالکیت بایع قبل از بیع، چهارم در باب تأکید سه حکم سابق و تکمیل آنها.

خلاصه احکام غازانخان بقراردیل است: باید که قاضی را هیچ آفریده از احکام و امراء و زرا بخانه خود نطلبند و همه کس جهة فیصل قضایا بدارالقضا رود و قاضی بهیچ علت و بهانه از مردم چیزی نگیرد و هرگاه حجتی نو نویسد قبالة گفته را درحاص عدل بشوید و ایضاً هر قبالة که تاریخ کتابت آن از سی سال زیاده باشد هم در آن حاص ناپود گرداند و از هر کس تلجیه و تزویری ظاهر شود ریش او را تراشیده برگردانند و گرد شهر برآورد و مردم را از نوشتن محضر منع کند و محضر هیچکس را اعتبار ننماید و اگر مدعی علیه جاحتی از اهل اختیار را جهت حمایت بدارالقضا حاضر سازد تا وقتی که حامیان از محکمه بیرون نروند سرافعه آن قضیه بردارد، دیگر باید که جهت قضیه که میان دو متون یا یک ترک و یک تازیك باشد در ماهی دوزخ حکام و بتکچیان و قضاة و علویان و دانشمندان بمسجد جامع مجتمع شده در دیوان مظالم نشینند و آن دعاوی را با اتفاق پرسیده مقطع دهند و در جمیع دعاوی مشکله برین موجب عمل نمایند و کیفیت را مسجل ساخته خصوصاً خود را بر آن نهند، دیگر هرملکی که در ملکیت آن گفت و گوی باشد مادران و نبرگان و خاندان و فرزندان و دختران و دامادان و امیر تومان و هزاره و صده و دمه و سایر مغولان و بتکچیان دیوان بزرگ و قاضیان و علویان و دانشمندان و مشایخ و یارسان در میان نباشند نخرند و قاضی باید که احتیاط بلیغ نموده قبالة بتمام حنوائف مذکوره بنویسد و اگر بداند که دیگری بنویسد مانع شود، دیگر باید که قاضی معتمدی مندین نصب کند تا تاریخ قبالات را نویسد و روزنامه نگاه دارد و نیکو ملاحظه نماید که اگر کسی ملکی را یکبار فروخته باشد یا برهن کرده بار دیگر بفروشد یا بگروندد و اگر ظاهر شود که شخصی بدین فعل اقدام نموده باشد ریش او را تراشیده گرد شهر برآورد و اگر تاریخ نویسی نیز از آن قضیه واقف بوده پنهان داشته باشد گناهکار و کشتنی باشد والسلام علی من اتبع الهدی. و مضمون یرلیغ دوم آن بود که چون همگی همت مامقصور

بر آنست که امور جمهور بر نهج عدالت فیصل پذیرد و مواد نزاع خلایق ارتقاع یابد و حقوق در مراکز خویش قرار گرفته ابواب تلجیه و تزویر مسدود گردد و چند کثرت بحضور قضاة و علما یرلیغ فرمودیم که در فیصل و قطع قضایا برایا بروجهی که مقتضای شریعت نرا باشد و از شویاب تزویر و مداهنه معرا بود امان نظر گشتند و قبالجاتی را که در مدت سی سال دعوی نکرده باشند و مزوری آنرا دستور ساخته خواهد که بحیثیت قوی دستی مدعاه باطل خود را بثبوت رساند اصلاً مسموع ندارند و مرافعه آن قضیه نکنند و هیچ آفریده را مجال نمرز ندهند و اگر یکی از اهل اقتدار برایشان العاح فرماید و از مقتضای یرلیغ تجاوز نماید کیفیت عرضه داشت کنند تا بروجهی او را سیاست فرمائیم که موجب عبرت عالمیان گردد و این نشانرا غازان خان در منزل کشف از حدود موصل در سیم رجب سنه تسع و تسعین و ستمانه بآلتعا موصح ساخته فرمود تا سوادها نزد جمع قضاة معالمت فرستادند و از تمامی قاضیان وثیقه بخط و مهر ایشان گرفتند که در فیصل قضایا شرعیه از مبل و مداهنه و تزویر و تلجیه مجتنب و محترز بوده از مضمون فرامین مطاعه تجاوز جایز ندارند و اگر خلاف نموده دعاوی سی ساله را مرافعه کنند مستحق تعذیب و تأدیب و مستوجب صرف و عزل شوند و حاصل الفحوای منشور سیم آن بود که از جمله معظمتات امور که در میان عالمیان وقوع مییابد دعوی باطل است بعدة قبالجات کهنه و سجدات قدیه و کیفیت این قضیه براین وجه می تواند بود که بعضی از مرده مزور قباله اسباب ملکی خود را مکرر میازند و گاهی بعضی از آن قبالجات مکرره را بناء اولاد خود درست میکنند و بعد از فروختن آن ملک یک قباله را بمشتری داده دیگر را نگاه میدارند و پس از آنکه آن ملک بچند کس انتقال مییابد بایع اول یا شخصی از ورثه او آن قباله دیگر را ظاهر ساخته دعوی میکند و بگواهان دروغ ملکیت خود را بثبوت میرساند و چون بر طبق فتلی که مشهور است قاضی بدو گواه عاجز است بصحت آن قضیه حکم میکند و ما در این ولا همت عالی نهمت بر دفع امتثال این دعاوی باضله گذاشته حکم فرمودیم که هر کس در صدد مبايعه ملکي آید نخست مدار القضا رفته و مرافعه نموده بشهود عدول ملکیت خود را ثابت سازد آنگاه آن مت را بمشتری بیع کرده اگر تمسکی داشته باشد تسلیم نماید و نزد قاضی اقرار کند که بعد از این هر قباله که در این باب ظاهر شود باطل و نسموع باشد پس از آن قاضی کیفیت این مرافعه را مسجل ساخته مشروح بنویسد و تمسک آنرا در تحت آن سجد قلمی نماید و اگر صاحب ملکي خواهد که در حق کسی اقراری کند هم بر این موجب بتقدیم رساند و در این نشان چند قید دیگر مذکور بود ، دیگر آنکه باید که غیر کتاب دار القضا هیچ کاتبی بکتابت قبالجات قیام ننماید و قضاة نیز کاتبان خود را منحصر سازند و دیگری را اجازت آن کار ندهند و هر کاتبی که حجتی نویسد داد و ستد آن صد دینار باشد یکدره حق الکتابه ستاند و اگر معامه از صد دینار زیاده بود یکدینار اجرت گیرد و بیشتر نصلید دیگر آنکه چون قاضی در محکمه نشیند ضای بر آب بر کرسی پیش خود بنهد و هر دعوی که مفضع یابد صکوک قدیمه آنرا در آن طاس که موسوم است بطناس عدل بشوید دیگر آنکه اگر ظاهر شود که وکیلی از متخاصمین چیزی گرفته او را ریش تراشیده تعزیر و تشهیر کنند و هر قاضی که بخلاف این فرمان واجب الاذعان عمل نماید بعقاب ایلخانی معاقب گشته معزول باشد اما نشان چهارم اشتمال داشت بر تائید احکامی که در فرامین مذکوره اشارتی بدان رفت و چند حکم دیگر

نیز اضافه شده بود، دیگر آنکه قضاة ممالک از کنار آب آمویہ تا حدود مصر در باب تعدیل و تزکیة شهود زیاده بر معهود اهتمام نمایند و بمجرد آنکه کسی را ظاهر العداله بینند قناعت فرمایند و در قضیه گواهانرا تفریق نموده مادام که صدق مقال ایشان بتحقیق نینجامد بر ثبوت مدعا حکم نکنند، دیگر آنکه در باب مهر کردن سجات و قبایجات نهایت رویت کار فرموده مادام که مضمون آن صحایف را از شایبة بطلان و تزویر میرا نگردانند بختام شهادت مخنوم نسازند، دیگر آنکه هرگاه دو وثیقه مخالف یکدیگر در دست دوکس که باهم مناقشه شرعیه داشته باشند ظاهر گردد ائمه و علماء دارالعدل ساخته کمابنی تحقیق آن قضیه نمایند و حقیقت هر یک از آن دو تمسک که بظهور بیوند و بصاحبش داده قبالة باطله را در طاس عدل بشویند و اگر در یک مجلس آن قضیه فیصل نیابد هر دو وثیقه را بامتی سبازند و بخصمان باز ندهند تا وقتی که شبهه و القیاس بالکل مرفوع شود و حق در مرکز خود قرار گیرد، دیگر آنکه اگر بظهور بیوند که کسی ملک را فروخته و پنهانی در باب وقفیت یا حجت اقرار بملکیت را ظاهر ساخته و داعیه دعوی کرده باید که چنانچه سلطان ملک شاه سلجوقی حکم فرموده بود قضاة اصلاً آن قضیه را مرافعه نمایند و آن ملک را بملکیت همانکس که متصرف باشد باز گذارند و چون این نشان یافتن همایون رسید غازانخان فرمان داد تا از آن سوادها گرفته بشامی بلاد و امصار ارسال داشتند و بدین واسطه رواج و رونق تمام در امور ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوٰة والسلام پیدا شده متکفلان مناصب شرعیه نقش امانت و دیانت بر لوح دل نگاشتند

حیب السیر ج ۳ ص ۹۳

۱۲ - پیش از غازانخان مرسوم و جیره و وظیفه لشکریان و سران سپاهی ترتیب صحیحی نداشت فقط بعضی از سرداران از دیوان مقداری معین غله میگرفتند غازانخان برای لشکریانی که خدمت نزدیک میکردند وجه معاش معین کرد و بتدریج هر سال میزان آنرا بالا میبرد و چون پیش از او برات غله سپاهیان را بولایات مینوشتند و غالباً برات وصول نشده بر میگشت و اسباب زحمت رعایا و سپاهیان میشد غازانخان دستور داد که در هر یک از ولایات در موقع برداشت محصول غله دیوانی را با اطلاع شحنة در نقطه ای توده کنند تا اگر براتی برسد فوری شحنة از آن غله حواله را بپردازد و برای رعایا مزاحمتی فراهم نشود سپس در سال ۷۰۳ یرلیغی صادر کرد و بموجب آن برای عموم سپاهیان اقطاع مشخصی تعیین نمود و خلاصه آن یرلیغ این بود که اولاً در هر نقطه رعایا املاک اینجو و دیوانی را بقاعده سابق عمل نمایند و مالی را که در عهده دارند بسپاهیان بپردازند ثانیاً اگر در صورت هزاره ای زمینی از املاک دیوانی بایر باشد ایشان آنرا زراعت کرده حاصل آنرا جهت مخارج خود بردارند ثالثاً در املاک و اراضی و آبهای وقفی بهیچوجه تصرف نمایند و از آنها وجهی مطالبه نکنند رابعاً اگر سپاهیان زمین بایری را آباد کردند و کسی مالکیت یا وقفیت آنرا ثابت کرد

مالك يا متولى بايد دهيك محصول آنرا بديوان بسپارد و بقيه را با زارعين نصف كند خامساً صاحبان اقطاعات بايد رعايای اراضی باير را بملك سابق خود برگردانند تا آن اراضی آباد شود و ايتان را باراضی خود راه ندهند و در قری و مزارعی که در مجاورت اراضی ایشانست مداخله ننمایند و از تصرف آن مقدار ازاراضی که علفخوار و چراگاه مواشی رعاياست خودداری کنند. سادساً در اراضی که برای اقطاع سپاهيان تعیین شده بايد جماعتی از اهل خبرت بایک نفر بیتکچی آن اراضی را بقرعه مابین صده های هر هزاره تقسیم نمایند و بیتکچی سهم هر صده را در دفتری مخصوص یادداشت کند و سوادى از آنرا بديوان بفرستد و دفترها را با میر صده ها بسپارد و هر سال اوضاع صده ها را با دفترها تطبیق و مجازات متجاوزین را تعیین نماید. سابعاً هیچکس حق ندارد اقطاع خود را بفروشد یا ببخشد. جرم متخلف قتل است و اگر صاحب اقطاعی بمیرد اقطاع او بیکی از پسران یا برادران او منتقل میشود در صورت نداشتن پسر یا برادر بقلاء قدیم او میرسد و اگر غلام نیز نداشت بیك نفر از صده که قابلیت داشته باشد منتقل میگردد. ثامناً اگر کسی یاسای غازانی را تحریف یا برخلاف آن عمل نماید اقطاع او از او منتزع و بصوابدید امرای صده بکسی که بتواند از عهده دادن چریك برآید سپرده خواهد شد تا سماعاً چون اقطاع هر يك از امرای صده ها مشخص است دیگر هیچیک از امرای حق تصرف در اقطاع چریك خود ندارند و نمیتوانند برایشان برات بنویسند. افراد چریك نیز بهمین وجه باید از تعدی بر عیان خودداری نمایند و در صورت خلاف سیاست خواهند شد.

پس از ابلاغ این مقررات غازان خان لشکریان را سان دید و بعد از افزودن عدّه ایشان جمعی را بمحافظت سرحدات فرستاد و قرار گذاشت که هر سه ماه یکبار قشون را سان ببیند و اسلحه و زین و برگ افراد را تفتیش نماید.

« نقل است که در اواسط ایام سلطنت آن پادشاه عالی همت را معلوم شد که بواسطه منازعت و مخالفتی که در میان اولوس جوچی خان و جنغالی و اوگدای واقع است بهر وقت خیلخانه های یکدیگر را غارتیده عیان و اطفال را اسیر میگیرند و بتجار و مردم تزیك میفروشند، عرق غیرت و عصیانش در حرکت آمده فرمود که چگونه جایز باشد که اولاد جماعتی را که از نسل اقوام مغول بوده باشند و چندین

گاه چنگیزخان را کوچ داده در پیش تازیگان خدمت کنند. حکم فرمود که هر مغول بچه که بمعرض بیع درآوردند جهت خاصه ایلخانی بخرند و ایشان را بخدمت آستان سلطنت آشیان باز دارند و در عرض دو سال نزدیک بیک تومان بچه خریده شد و ولایت مراغه در وجه اقطاع لشکر زرخرید تعیین یافته عمارت آن تومان بولادچنگ سانگ مفوض گشت. (حبیب السیر ج ۳ ص ۱۰۳)

۱۳ - پیش از سلطنت غازانخان جماعتی از اسلحه سازان هر سال مقداری علوفه و مقرری میگرفتند تا جهت قشون خاصه ایلخانی اسلحه ترتیب دهند ولی بواسطه هرج و مرج کارها بهیچوجه آن مقدار اسلحه ایرا که باید در سال بسپارند تحویل نمیدادند. غازان خان مستمری عموم ایشانرا قطع کرد و امر داد که از کمانگران و پرتراشان و شمشیر سازان هر سال صد دست اسلحه تحویل دهند و نرخ روز قیمت آنرا بگیرند و مردامینی را تعیین نمود تا هر سال آن مقدار اسلحه را از ایشان بگیرد و مالیات یک ولایت را برای پرداخت وجوه اسلحه معین ساخت و باین تدبیر هر سال ۱۰۰۰۰ مرد مسلح حاضر میشد در صورتیکه پیش از او دوبرابر وجه بمصرف میرسید و دو هزار نفر نیز مسلح نمیشد.

۱۴ - یکی دیگر از حمله اصلاحات غازانی ترتیب تاریخ ایلخانی یا تاریخ غازانی است و این کار را او برای تطبیق سنوآت قمری با سنوآت شمسی کرده چه بواسطه عقب افتادن نوروز و پیدا شدن سیزده سال اختلاف بین سالهای شمسی و قمری در عهد غازان این پادشاه در ۱۳ رجب سال ۷۰۱ سال قمری و شمسی را که از عهد معتضد خلیفه عباسی و دیالمه دیگر با یکدیگر تطبیق نشده بود تطبیق کرد و روز فوق را ابتدای تاریخ جدیدی قرار داد ولی این تاریخ دوامی نکرد و بزودی از میان رفت.

**ابنیه غازانی** - غازانخان یکی از سلاطین آباد کننده و بانی است و ابنیه و عمارات بسیار ساخته. رسم ایلخانان مغول این بود که چند ایشان را در محلی مخفی و دور از آبادی و زراعت بخاک می سپردند و آنجا را قرق میکردند. غازان خان که بدین اسلام مشرف شده بود خواست بزرگان دینی و سلاطین اسلامی نشئه کرده در حیات خویش مقبره‌ای جهت خود بنا نماید و اوقافی جهت آن قرار دهد تا صلحا و زهاد و عبّاد از ممر آن زندگی کنند و او را پس از مرگ بذكر خیر یاد نمایند بهمین منظور



در محل شام تبریز که بعد ها شب غازان یا شام غازان خوانده شد و در سه ربع فرسختی جنوب تبریز قرار داشت قبه ای ساخت که از عجایب ابنیه اسلامی و بزرگترین و عظیم ترین قبه ای بوده است که تا آن تاریخ در ممالک اسلامی ساخته شده . بنای قبه در سال سوم سلطنت غازان شروع و در ۷۰۲ بانها رسیده است . ضخامت دیوارها برابر با سی و سه آجر چسبیده بیکدیگر بوده و هر کدام از آن آجرها نیز ده من وزن داشته است و ۱۴۱۰۰۰ عمده که ۱۳۰۰۰۰ نفر از آنها مستمرا و ۱۰۰۰۰ دیگر بعنوان کمک استخدام شده بودند در ساختن آن شرکت کرده اند . ارتفاع قبه ۱۲۰ گز و طول دیوارها ۸۰ گز و کتیبه و شرفات قبه ۱۰ گز و طاق قبه ۴۰ گز و محیط آن ۱۵۳۰ گز بوده و شکل دوازده ضلعی داشته و بر هر ضلع آن صورت برجی را نقش کرده بودند .

کتیبه ها و داخل و خارج قبه بنقوش و خطوط بسیار نیکو مزین و نهناسیدصد من لاجورد در نقش سقف آن بکار رفته بوده و در اندورون قبه هشتاد قندیل زرین و سیمین که وزن هر یک از آنها بیاتر ده من میرسیده آویخته بودند و یکی از قندیلهای طلای آن هزار مثقال وزن داشت .

بعد از انجام بنای قبه غازان خان در ایران و عراق املاک مخصوصی وقف قبه نمود و تولیت آنجا را بنخواجه سعدالدین ساوجی و خواجه رشیدالدین فضل الله سپرد سپس در اطراف قبه ابنیه ذیل را نیز بضمیمه آن بنا نمود :

- ۱ - مسجد جامع ، ۲ - مدرسه شافعیه ، ۳ - مدرسه حنفیه ، ۴ - خانقاه جهت در اوبش - ۵ - دارالسیاده جهت اقامت سادات ، ۶ - رصدخانه ، ۷ - دارالشفاء ، ۸ - بیت الکتب ، ۹ - بیت القنون ، جهت گذاردن دفاتر و قوائین که غازان خان وضع کرده بود در آنجا ، ۱۰ - بیت المتوالی که یک نفر متولی در آنجا مأمور تدبیر منزل و ترتیب مصالح مردم و منزل دادن ایشان بود ، ۱۱ - حکمیه جهت اقامت حکما و تعلیم حکمت ، ۱۲ - بستان و قصر عادلیه ، ۱۳ - حوضخانه و حمام . غازانخان جهت مقبره چند نفر حافظ قرآن و جهت دارالسیاده و خانقاه و حوضخانه و حمام خدام و جهت دارالکتب چند نفر کتابدار و جهت مدارس و حکمیه و رصدخانه استادان و مدرسین متعدد و برای دارالشفاء اطبا و کحالان چند معین نمود که وظیفه ای مرتب

بگیرند و مستمرّاً بر سر خدمت خود باشند بعلاوه شرط کرد که در خانقاه هر صبح و شام فقرا و مساکین را غذا دهند و ماهی دو نوبت صوفیان گرد یگدیگر فراهم آمده برقص و سماع مشغول شوند.

عایدت اوقاف املاکی که غازان وقف این ائمه و اماکن کرده بود در سال اصدانومان مغولی (دو کور) میرسید و دیوان خاصه جهت وصول و ایصال این عایدات ترتیب داده و اداره آنرا بعهده دو نفر از امرای بزرگ خود یعنی فور تیمور و ثرنگای محمول کرده بود.

### شروط وقفنامه از این قرار بود:

آنکه هر جماعت از سادات و علما و حکماء که افضل و اکمل عصر باشند در بقاع مذکوره صاحب منصب و موظف گردند و همواره متوطن بوده بی ضرورت شرعی غیبت نمایند، دیگر آنکه هر جماعت بعد از فوت واقف هر کس از امرای مغول و اشراف تازیان او را زیارت کنند خدام مقبره منوره آنکس را یکوشاک عادی که نزدیک بقعه مذکوره بود برده از حاصل موقوفات ضیافت نمایند، دیگر آنکه هر سال در روزیکه واقف وفات یافته باشد آشی بزرگ ترتیب نموده علما و اعیان تبریز و مجاوران بقاع مذکوره و ارباب استحقاق را جمع گردانند تا ختم قرآن نمایند، دیگر آنکه در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا پخته بساکینان آن بقاع دهند و همچنین در عیدین و سایر ایام ولیالی متبرکه حلوا و اطعمه لذیذ ترتیب نموده بمجاوران و مسافران بخش کنند و دیگر آنکه پنج نفر معلم و پنج نفر معبد تعیین فرمود که در مکتب نشسته بیوسه صد نفر کودک یتیم را قرآن تعلیم دهند و وجه معیشت معلم و متعلمان را از اوقاف واصل گردانند و مقرر کرد که هر کودکی که قرآن تمام کند بچه مبلغ بیستم هدیه دهند و چه مبلغ خرج خدان او نمایند و فرمود که بجهت مکتب خانه هر سال صد مجلد صحیف مجتهد بخزند و پنج ضعیفه را جهت غمخواری صیان موجب دهند دیگر آنکه هر سال دوهزار ثوب پوستین از پوست کوسهند خریدند بمستحقان رسانند، دیگر آنکه اطفالی را که بعضی از ضعفا بر درهای بقاع و سرهای راه میاندازند بردارند و دایه باجرت گیرند که تعهد حال ایشان نماید و سایر مایحتاج طفل را تا وقت وصول بسن رشد و تمیز سر انجام بگذارد، دیگر آنکه هر غریبی که در تبریز بمیرد و از وی چیزی نماند بچیز و تکبیر نمایند، دیگر آنکه در صائی ششماه که هوا سرد باشد چند خروار گندم و ارزن بر بامهای بقاع مذکوره ریزند تا ظهور برجیند و هیچکس آن مرغان را نگبرد و هر که قصد نماید بلعنت الهی گرفتار باشد، دیگر آنکه هر سال بانصد بیوه زن عاجزه را دو هزار من شبه معلوج دهند چنانچه حصه هر یک چهار من باشد، دیگر آنکه متوای امینی در تبریز نصب کنند تا هرگاه قلامی یا کتیزکی ظرفی را که بجهت آب کشیدن برداشته باشد بشکند و از مانک خود برسد آن را عوض خرید بوی دهد، دیگر آنکه از هر جانب تبریز تا هشت فرسخ شوارع از سنک پاك کنند و بر آنها كوچك بل بندند تا فقیران بسهولت عبور توانند کرد و هفت و هفتاد مشتدل بر شروط مذکوره قلمی فرموده آنها را بخطوط قضایه و علما مسجل ساخت

و یکی را به‌توای موقوفات سپرده دیگر را بنگه معظمه زاده‌الله تعظیماً ارسال داشت و وقفیه سیم را در دارالقضاة تبریز نهاده بمحافظت آن امر نمود چهارم تعلق بقاضی بغداد گرفت و سه وقفیه دیگر را نزد اشراف اطراف فرستاد تا نگاه دارند بمصلحت آنکه اگر یکی غایب یا مندرس گردد دیگری باشد که مضمون معلوم توان کرد و مقرر فرمود که هر چند گاه قضاة بغداد و تبریز در ضمن مرافعه شریفه شریعه بر وقفیت آن املاک و صحت شروط آن وقف حکمی مجتهد نمایند و بر حکم خود گواهان تازه گیرند و نیز فرمود که بعدالیه هر کس بمنصب قضا منصوب شود در اول شروع به تسجیل آن وقفیه یردازد آنگاه فیصل سایر قضایا را پیش نهاد همت سازد  
حیب‌السیرج ۲ ص ۱۰۸ .

غیر از ابنیه فوق‌غازان خان تمام شهر اوجان را در تاریخ ۷۹۸ از نو بنا کرد و بازارها و حمام‌های جدید در آنجا ساخت و خنقاهی نیز در همدان بنا نمود و دورا دور تبریز و شیراز را بارو کشید و قلعه تبریز را در سال ۷۰۲ تعمیر نمود . طول باروی تبریز ۴۰۰۰ قدم ( قریب چهار فرسخ و نیم ) و عرض آن ۱۰ گز و نیم بود و پنج دروازه بزرگ و هفت دروازه کوچک داشت .

سلطان محمد خدا بنده اولجایتو

( ۷۰۳ - ۷۱۶ )

غازانخان چنانکه سابقاً نیز گفتیم در ایام حیات برادر خویش محمدرا بولیمهدی و جانشینی خود تعیین نمود ولی محمد در موقع وفات غازان در اردو حضور نداشت بلکه در خراسان بحکومت و اداره امور آن ممالک مشغول بود . از امرای غزانی امیر مولای محرمانه محمد را از اوضاع اردو و خیالات شاهزادگان و امرای سرکش مطلع میساخت مخصوصاً او را از دعوای سلطنت آلافرنگ پسر گیخ، توخن مخبر کرد و باو فهماند که این شاهزاده بدستیاری هرقداق سپهسالار اردوی خراسان که زوجه‌اش دختر قتلغشاه خواهر زاده آلافرنگ بود هوای ایلیخانی در سر دارد و اگر محمد میخواهد آرامی بر تخت بنشیند و دنباله اصلاحات برادر را بگیرد نخست باید از جانب آلافرنگ و هرقداق آسوده خاطر شود . محمد در قوربلنائی که پس از وصول خیر مرک غازان منعقد ساخت چنین صلاح دید که پیش از شیوع این خیر کار آلافرنگ و هرقداق را بسازد و بهمین نیت سه نفر از امرای خود را باین مهم گماشت و ایشان قبل از آنکه آلافرنگ بر مردن غازان مطلع شود با او خلوت کردند و یکی از آن سه مأمور سر راه او باشمش از بندر جدا ساخت و هرقداق هم اگر چه که سخت ولی زود،

دستگیر شده با دو برادر و سه پسر خود بقتل رسید و محمد در قدم اول از شرّ غائله بزرگی رهائی یافت .

بعد از دفع فتنه آلافرنگ و هرقداق و گرفتن اطاعت از لشکریان ایشان و آرام کردن خراسان محمد از آن مملکت عازم دارالملک تبریز گردید و در این سفر سپاهیان فراوان و بیک عدّه از امر او نوینان بزرگ مثل امیر مولای و سونج و ایسن قتلغ و علی قوشچی و حسین بیک با او همراه بودند .

محمد در ینجم ذی الحجه سال ۷۰۳ بشهر اوجان رسید و در این مقام باقامه مراسم عزاداری برادر خود قیام کرد و در ۱۵ ذی الحجه همانسال رسماً بتخت ایلخانی جلوس نمود در حالیکه قتلغشاه و امیر چویان و امیر فولاد قیا و سونج و ایسن قتلغ در طرف راست تخت او و شاهزاده خانمهای خاندان چنگیزی در سمت چپ و امرای دیگر در مقابل آن ایستاده و لشکر در پشت چادر مخصوص ایلخانی صف زده بودند .

محمد که پس از جلوس بتخت لقب سلطان اولجایتو یعنی سلطان آمرزیده اختیار کرد در این موقع بیش از بیست و سه سال نداشت و او سومین پسر ارغونخان بود و از طرف مادر نواده برادر دو قوز خاتون محسوب میشد .

سلطان محمد اولجایتو را بمناسبت تعلقی که بمنزله شیعه اظهار میداشته شیعیان خدا بنده لقب داده اند ولی اهل تسنن از راه دشمنی و کینه جوئی این کلمه را خراب کرده و سلطان محمد اولجایتو بهمین علت در کتب قدما بهر دو عنوان خدا بنده و خرابنده مذکور شده است .

اولجایتو سه روز بعد از جلوس فرمائی دایر بر اقامه مراسم دینی و شعائر اسلام و رعایت قوانین و یاساهای غازانی صادر نمود و با امر او سران لشکری خلعتهای بسیار بخشید ، قتلغشاه نوینان را بعنوان بیکلریکی فرماندهی و سپهسالاری کل اردو و در میان رجال مملکتی مقام اول داد و امیر چویان و فولاد قیا و حسین بیک و سونج و ایسن قتلغ را در تحت امر او گذاشت سپس خواجه رشید الدین فضل الله همدانی طبیب را مثل آیام برادر بصدارت و خواجه سعد الدین محمد ساوجی را بمشارکت و در امور دیوانی و وزارتی گماشت و اوقاف را بقتلغ قیا و بهاء الدین یعقوب سپرد و دو نفر از فرستادگان سلطان مصر را که در سنوات آخری سلطنت غازان نایران آمده

و بامر آن پادشاه تحت نظر مانده بودند آزادی بخشید و در خدمت خود نگاه داشت. بعد از ورود بتبریز اولجایتو سفرای تیمور قآن (۶۹۴ - ۷۰۶) جانشین قوبیلای قآن و اولوس او گتای و جغتای را پذیرفت و در نتیجه این ملاقات بین ایلخان ایران و امپراطور چین و جانشینان او گتای و جغتای رشته اتحاد و داد مستحکم گردید. کمی بعد اولجایتو از تبریز بمرغه رفت و رصدخانه آنرا بازدید نموده اصیل الدین پسر خواجه نصیر الدین طوسی را با دارة آن گماشت و پس از مراجعت بتبریز بدشت موقان حرکت نمود تازمستان را در آن قشلاق بگذراند. اولجایتو از موقان دو نفر فرستاده سلطان مصر را که آزادی بخشیده بود بهمراهی نمایندگان روانه آن دیار نمود و بایشان مأموریت داد که در مقابل سلطان مصر خلاص ایرنجین برادر سونج را که در محاربات آخری بین غاران و مسلمین شام و مصر اسیر شده بخواهند و پیغام دوستانه اولجایتو را نیز بسططان ابلاغ نمایند.

در سال ۷۰۵ یعنی سال دوم سلطنت اولجایتو تاج الدین گور سرخی نائب امیر هرقداق و بعضی دیگر از ساعیان خواجه رشید الدین و خواجه سعد الدین را باختلاس و بر داشت مال دیوانی متهم کردند. اولجایتو قتلغ نویان را مأمور تحقیق این قضیه نمود و چون بدخواهی و سعایت تاج الدین و دیگران باثبات رسید و اولجایتو امر داد که ایشانرا سیاست کنند و در نتیجه تاج الدین گور سرخی بقتل رسید.

**بنای سلطانیه در ۷۰۴** - غازان خان در اواخر عمر خود خیابان داشت که در محل چمن سلطانیه یعنی در سر زمینی که دو رود کوچک ابهر و زنجان در آنجا سرچشمه میگیرند و اولی بصرف محل قزوین و دومی بسمت قزل اوزن متوجه میشود شهری بنا کنند و باین کار نیز دست زد ولی عمرش وفا نکرد و اولجایتو دنباله خیابان برادر را در این خصوص گرفت.

سر زمین حالیّه سلطانیّه را مغول قشور آلانک میگفتند و چمن آن مرتع احشام ایشان بود و غالباً ایلخانان و سرداران مغول در عبور از عراق بآذربایجان یا بالعکس در آن سرزمین رحل اقامت می انداختند. غازان خان در این محل که بهیچوجه آبادی نداشت اساس شهری را پی افکنده بود و اولجایتو همان را بنام سلطانیّه در پنج فرسنگی زنجان و نه فرسنگی ابهر در تاریخ سال ۷۰۴ شروع بانمام کرد و آنرا در مدّت

ده سال بانجام رسانند بطوری که در سال ۷۱۳ در محل قنغور آلانک که چمنی پیش نبود یکی از اعظم بلاد اسلامی شرق ایجاد گردید و ابنیه بسیار از عمارات و مدارس و مساجد و حمامها و بازارها در آن انشاء شد و جمعیت فراوان از هر طبقه در شهر مزبور مجتمع آمدند.

دورا دور سلطانیّه باهر اولجایتو باروئی مربع شکل ساختند که طول آن سی هزار قدم میشد و ضخامت دیوارهای آن باندازه ای بود که چهار سوار پهلوی یکدیگر میتوانستند روی آن حرکت کنند و در وسط آن اولجایتو قلعه بزرگی ساخت که از جهت عظمت بشهری میماند و در آن گنبدی جهت مقبره خود بنا کرد که همان گنبد معروف شاه خدا بنده است که بعد از وفات سلطان را در آنجا بخاک سپردند و آن از مهمترین ابنیه و از نمونه های عالی معماری عهد مغول است و ما در فصل دیگر بشرح آن خواهیم پرداخت.

اولجایتو در بنای سلطانیّه همان راهی را که غازان در ساختن شنب غازان تبریز پیش گرفته بود پیروی کرد یعنی بعد از ساختن شهر و گنبد در اطراف مقبره خود بنای هفت مسجد امر داد و یکی از آنها را خود بخرج خویش از مرمر و چینی ساخت و ابنیه بسیار دیگر نیز از دارالشفاء و داروخانه و دارالسیاده و خانقاه در سلطانیّه برپا شد و اولجایتو علاوه بر بنای قصری جهت اقامت خویش مدرسه بزرگی در آن شهر از روی گرده مدرسه مستنصریه بغداد ایجاد نمود و از هر طرف مدرسین و علما و اهل بحث و درس را بآنجا خواند.

در ساختن پایتخت جدید امرا و وزرای اولجایتو نیز هر کدام سهم خود شرکت کردند از آن جمله خواجه رشیدالدین یک محله تمام از سلطانیّه را که بر هزار خانه مشتمل بود بانضمام مدرسه و دارالشفاء و خانقاهی بخرج خود ساخت.

اولجایتو جهت مرقده خود گنبدی بسی عالی هشت متر بر سر آن ساخت و در حوالی آن ابواب خیر از جامع و خانقاه و مدارس و دارالسیاده که هرگز مثل آن در جهان کس ندیده و نشنیده فرمود و بسیاری از املاک نفیسه بر آنجا وقف کرد چنانچه حاصل آن در عهد دولت او بعد تومان میرسید و چون این جمله بتعلیم و ارشاد وزیر عالم و عادل صاحب سعید شهید خواجه رشیدالدین طالب نراه بود نیابت تولیت بدو داد و در آنجا ده مدرسه و بیست معبد و صد نفر از طلبه علم و بیست صوفی و دوازده حافظ و هشت مؤذن و چهار معلم تعیین فرمود و جهت هر مدرسه هزار و پانصد دینار مرسوم کرد و جهت هر معبد هفتصد و پنجاه دینار و از هر طالب علم و صوفی و حافظ و مؤذن و معلم

صد و بیست دینار . هر روز جهت آینه و روید که در دارالصفا آنجا صرف کنند سیصد دینار تعیین فرمود و از برای امرا که ملازم آنجا باشند و مجاوران و فرآشان و خادمان خاقان و خرج ایتام و مخارج دارالسیاده و دارالصفا زیاده از صد هزار دینار . . (نقایس القنون ص ۲۹۵-۲۹۶)

اولجایتو بعد از بنای سلطانیّه جماعتی از پیشه وران و اهل حرف و صنایع تبریز را با سلطانیّه آورد و ایشانرا در آنجا بترویج صنایع یدی مشغول داشت و بقدری در مزید رونق آن شهر کوشید که سلطانیّه در اندک مدتی بعد از تبریز اولین شهر ممالک ایلخانی گردید ولی افسوس که اعتبار آن دوامی نکرد و پس از اولجایتو و ابوسعیدخان يك باره از اهمیت افتاد و بهمان سرعت که ایجاد شده بود رو بخرابی گذاشت و امیر تیمور نیز که در ویران کردن بلاد مہارتی داشت و مثل آتیلا و سایر سرکردگان تاتار نژاد دشمن آبادی بود آنچه را که از سلطانیّه بر پا بود با خاک یکسان کرد و این شهر از آن تاریخ ببعد دیگر جانی نگرفت و امروز نیز همچنان خراب است .

**فتح گیلان در ۷۰۶** - ولایت کوچک گیلان در تمام دوره استیلای مغول از حدّ اردبیل و خلخال تا حدود کلار دشت و سرحدّ خاک مازندران از دستبرد سرداران چنگیزی و هولاکو و ایلخانان جانشین ایشان محفوظ مانده بود و بواسطه وجود معابر صعب العبور و پیشه های انبوه مغول نتوانسته بودند بر آن دست یابند .

در سال ۷۰۵ موقعیکه یکی از پسران امیر ارغون آقا حاکم مشهور مغول برای برای رساندن خبر مرگ خان اولوس جغتای بدربار اولجایتو آمده بود بآن پادشاه گفت که چگونه است که ایلخانان ایران با اینهمه فتوحات که بر دست ایشان میسر شده هنوز نتوانسته اند که ولایت کوچکی مثل گیلان را که در جنب مقرّ استان است مستخر نمایند و دست امرای محلی را که تا این تاریخ زیر پر فرمان مغول نرفته اند از آن ناحیه کوتاه سازند . این بیان در مزاج اولجایتو مؤثر افتاد بصوریکه تصمیم گرفت که گیلان را از وجود امرای محلی مصفی سازد و اقتضای این فتح را که تا آنوقت بدست هیچیک از خوانین مغول حاصل نشده بود خود ببرد . بهمین خیال در سال ۷۰۶ چهار دسته سپاهی از چهار طرف بسمت معابر صعب العبور گیلان فرستاد بشرح ذیل : امیر چوپان از راه اردبیل و خلخال ، قتلغشاه از سمت خلخال ، طوغان و مومن از راه قرزین و کلار دشت و خود او نیز با اردوی چهارم از طریق لاهیجان گیلان را مورد هجوم قرار دادند .

گیلان و خلخال در این تاریخ در دست امرای محلی بود و هر قسمت از آنجا را امیری در تصرف داشت مثلاً خلخال را شرف الدین خلخالی و قسمت کسکر و قومن و پته سن (گیلان غربی یعنی ساحل یسار رود) زنی از خاندان اشحاقوند یا امرای دُباچ تحت نفوذ خود داشتند و این زن که با میره دُباچ معروف است و آنکه بمناسبت قطب الدین علاّمه محمود بن مسعود شیرازی (۶۳۴-۷۱۰) کتاب دُرّة الثّاج یثرة الدّناج را بنام او ساخته مشهور شده است از جمیع امرای گیلان در این تاریخ نامی تر بود.

اولجایتو قبل از لشکر کشی بخاک گیلان سفرائی پیش امرای محلی آنجا فرستاد و ایشانرا باطاعت خود خواند. از ایشان امیره دُباچ هدایائی نزد اولجایتو روانه نمود و از در فرمان برداری در آمد و خود نیز باردوی خداینده آمد و مورد اکرام و احترام شد و سایر امرای گیلان نیز همین راه و رسم را پذیرفتند ولی اندکی بعد فهمیدند که بواسطه ثروت فوق العاده گیلان وصیت گرانی امتعه حاصله از آن مخصوصاً ابریشم امرای اولجایتو چشم طمع باین ولایت دوخته اند و هر کدام از امرای محلی تو قعاتی بی پایان دارند بهمین جهت بتدریج سر از اطاعت بپچیدند و در صدد دفاع املاک موروثی و مال و نام خود بر آمدند و از ایشان امیره دُباچ بدون تحصیل اجازه از اولجایتو بمستقر خود که قومن بود رفت و این حرکت اولجایتو را خشمگین کرده بترتیب اردو و تقسیم ایشان بچهار لشکر و استیلای گیلان از چهار حدّ تصمیم گرفت.

اگرچه فتح گیلان در قدم اوّل بمناسبت کوچکی و نزدیکی و عدم اعتبار امرای محلی آسان می نمود ولی کمی بعد معلوم شد که کاری بس مشکل است چه از طرفی سختی راهها و موانع بی شمار از قبیل جنگل و کوه و باران و گل قدم بقدم اردوهای اولجایتو را دوچار زحمت و خطر میکرد و از طرفی دیگر دفاع مردانه مردم از جان و مال خود باعث وارد آمدن شکستهای پی در پی بلشکریان خداینده میشد و اگرچه اولجایتو بالاخره گیلان را مسخّر ساخت و امرای آنجا را مطیع و خراج گزار خود کرد ولی تلفات جانی داد و سپهسالار کتل اردوی او یعنی قتلغشاه که شخص اوّل مملکت بود در این واقعه بقتل رسید.

در هجوم بگیلان امیر چویان باسانی حدود کسکر را غارت کرده بافتح و نصرت قبل از رسیدن اولجایتو بلاهیجان باردوی او پیوست ولی قتلغشاه پس از گرفتن دست



اطاعت از طرف الدین خلخالی حکمران خلخال با اینکه شرف الدین او را از عبور از تنگه های کوهستانی سخت طالش منع نمود بشوکت خود مغرور شده بطمع اموال مردم گیلان بطرف ابن خاك پيش فاخت و امير فولادقيارا پيش قراولي خود فرستاد لشکریان امیره دباچ بجلوی امیر فولاد آمد و چون سه بار شکست خوردند طلب صلح کردند ولی قتلغشاه بتحریرك پسر خود درخواست صلح گیلانیان را نپذیرفت و جلوتر آمد و پسر را نیز بهمراهی امیر فولاد فرستاد. لشکریان امیره دباچ پسر قتلغشاه را متهم کردند و اردوی او در گل ولای فرو ماند و چون قتلغشاه بانتقام جلو آمد یکی از گیلان او را کشت و لشکریانش از معرکه گریخته غنائم بسیار برای گیلانیان بجا گذاردند.

امیر طغان و امیر مؤمن که از طرف کسلار دشت ورستمدار عازم گیلان بودند بسایه حدود شرقی آن خاك را مسلم ساختند و بلاهیجان پيش اولجایتو رفتند و او نیز که حکمران لاهیجان را مطیع خود کرده بود بشادی و شکرانه این فتح نمازی گزارد و جمله امرا در حال مسرت بودند که خبر قتل قتلغشاه رسید. اولجایتو سخت غمگین شد و امر داد که امیر شیخ بهاول و امیر ابوبکر با سه هزار نفر بسر کوبی مردم گیلان غربی حرکت کنند و متعاقب ایشان امیر حسین بيك و امیر سونچ را نیز فرستاد و این امرا آبادیهای دشت و فوهن و تولم را پس از جنگهای سخت با اهالی بیاد غارت دادند، مردان را کشتند و زنان و اطفال را بسیری گرفته بخدمت اولجایتو برگشتند.

اولجایتو پس از تسخیر گیلان و مطیع کردن امرای آن قرار گذاشت که هر کدام از ایشان در سن مقداری ابریشم بعنوان خراج بردوی اینخانی بفرستند و از این تاریخ ببعد خود را دست نشاندۀ او بدانند سپس پسر قتلغشاه را که از جنگ فرار کرده بود بچوب یاسا تشبیه نمود و مقاره قتلغشاه یعنی سپهسالاری گذار دورا به میرچوپان و آ گذاشت و با جمیع امرای گیلان که سر اضاعت فرود آورده بودند بسنخاسته برگشت.

**اولجایتو و مذهب شیعه** - مادر اولجایتو که از قبیله عیسوی کرائیت بود فرزند خود را در ابتدا بسم نیگلا مطابق مراسم آئین مسیح تعمیم داد و اولجایتو در این کیش سر میکرد تا مادرش مرد و زوجه ای مسلمان اختیار کرد. این زن اولجایتو را بختیار مذهب اسلام تشویق نمود و خدا بنده بر اثر نفوذ علمای حنفی خراسان شعبه حنفی از مذاهب اربعه تسنن را پذیرفت و رسماً مسلمان شد و نام خلیفه اول را بر

مکوکات نقش نموده بتشویق علمای این شعبه پرداخت .

علاقه اولجایتو بمذهب حنفی بتدریج علمای این مذهب را در اظهار تعصب و بدگوئی بمذاهب دیگر اسلام و آزار پیروان آنها شدت داد در صورتیکه خود اولجایتو مردی متعصب نبود و بهمین جهت بتشویق خواجه رشیدالدین فضل الله که از مذهب شافعی پیروی داشت نظام الدین عبدالملک مراغه ای شافعی را بسمت قاضی القضاة کل ایران منصوب کرد و عموم اهل مذاهب را تحت امر او قرار داد .

خواجه نظام الدین شافعی پس از انتخاب بمنصب جلیل فوق بنقض عقاید مذاهب دیگر ورد آراء دینی ایشان مشغول شد و بازار مناظرات بلکه مخاصمات و مفاحشات مذهبی رواج گرفت مخصوصاً وقتیکه در سال ۷۰۷ قبل از لشکر کشی بگیلان پسر صدر جهان بخارائی حنفی باردوی اولجایتو آمد و باتعصب تمام با قاضی القضاة شافعی بجداال پرداخت شدت این مخاصمه بیشتر شد و کار برسوائی و توهین بمذهب اسلام کشید چه هر کدام از دو فرقه شافعی و حنفی بذکر قبایح دینی و عقاید سخیفه فرقه دیگر پرداختند و برای معجاب ساختن خصم از بیان فضایح مذهبی یکدیگر که همه آنها نیز باسم اسلام معمول بود خود داری نکردند و این میباحته باعث انضجار و ملالت خاطر بزرگان مغول گردید و اولجایتو از سر غضب از مجلس بحث قاضی القضاة و پسر صدر جهان برخاست و امرای مغول متحیر ماندند . عاقبت قتلغشاه بایشان خطاب کرده گفت که این چه خطبی بود که ما در ترک دین اجدادی و یاسای چنگیزی و قبول آئین عرب کردیم و بمذهبی سر فرود آوردیم که تا این حد میان علمای آن اختلاف موجود است و بزرگان آن از میادرت بهیچ زشتی و رسوائی خود داری ندارند . بهتر آن است که بائین اسلاف خود برگردیم و یاسای چنگیزی را احیا کنیم . این خبر بتدریج در میان اردو انتشار یافت و نفرت مغول از اسلام و قائدین آن رو باز دیاد گذاشت بطوریکه هر جایکی از اهل عماعه را میدیدند او را مورد استهزاء و طعنه قرار میدادند و از عقد ازدواج مطابق شریعت اسلام سر می بیچیدند .

اتفاقاً در همین ایام موقعیکه اولجایتو از اران باذربایجان بر میگشت در رسیدن بقریه گنسان و اقامت در عمارتی بیلاقی که از ابنیه غازی بود طوفانی شدید سر کرد و چند نفر از همراهان اولجایتو بصاعقه هلاک شدند و اولجایتو و حشمت زده راه